

هو الحیّ

مهر فروزان

نمائی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی

حضرت علامه آیه الله

حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

«قدس الله نفسه الزکیّه»

تألیف :

سید محمد محسن حسینی طهرانی

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

فهرست مطالب و موضوعات

مهر فروزان

صفحه

عنوان

دبیاچه ۲

نشو و نما در مهد علم ، و تحصیلات ابتدائی

۱۳- ۱۴

شامل مطالب :

۱۳ اجداد مرحوم علامه از معاریف و بزرگان بوده‌اند

۱۴ تحصیلات ابتدائی علامه در هنرستان صنعتی

کسب معارف الهیه بعنوان تنها راه سعادت ، و هجرت به قم

۱۴- ۲۴

شامل مطالب :

۱۴ اساتید دروس سطح و آشنائی با علامه طباطبائی

تفسیر علامه طباطبائی از کلام سیّد الشهداء علیه السّلام : أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّ اللَّهَ مَا

۱۷ خَلَقَ خَلْقَ اللَّهِ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ

۱۸ علّت انحصار شناخت امام علیه السّلام در عرفان و سلوک إلى الله

۱۹ راهنماوهادی سیروسلوک إلى الله باید مندکّ و فانی در مقام ولایت شده باشد

علامه طباطبائی در ساختار علمی و معرفتی علامه طهرانی نقش بسزائی داشته

۲۱ است

۲۲ علامه طباطبائی را باید اوّلین استاد سلوکی علامه طهرانی به حساب آورد

فهرست مطالب و موضوعات

مهر فروزان

صفحه

عنوان

در مکتب عرفانی علامه طباطبائی عقل و شرع و شهود سه رکن اساسی

۲۴

می باشند

هجرت به نجف اشرف

۲۶-۳۵

شامل مطالب :

۲۶

دستورات سلوکی علامه طباطبائی به علامه طهرانی

۲۷

ارتباط وثیق علامه طهرانی در نجف با آیه الله سید جمال الدین گلپایگانی

۲۸

خوف علامه طهرانی از ابتلاء به مرجعیت و التجاء به ائمه علیهم السلام

۲۹

برنامه ریزی علامه در نجف اوقات خود را براساس دو محور علم و عمل

۳۰

دیدگاههای متفاوت اساتید حوزوی علامه در مسأله عرفان و شهود

۳۲

بحث و گفتگوی علامه طهرانی با آیه الله خوئی در لزوم پیمودن راه عرفان

۳۴

آفت تقلید اعتقاد به حق را زائل می کند

مع الأسف هنوز در بعضی مجامع دینی ما تعلیم و تعلم حکمت و عرفان ممنوع

۳۵

می باشد

اساتید ایشان در علوم مختلفه ، و آشنائی با مرحوم انصاری

۳۷-۳۸

شامل مطالب :

۳۷

اساتید سطوح عالی علامه از بزرگان حوزه نجف بوده اند

فهرست مطالب و موضوعات

مهر فروزان

صفحه

عنوان

۳۸

آشنائی با مرحوم انصاری و برقراری مراسلات با ایشان

آشنائی با مرحوم حدّاد ، و بازگشت به موطن به امر استاد

۳۹-۴۷

شامل مطالب :

بینش علامه طهرانی نسبت به موقعیت و مرتبه اساتید خود و ایجاد ارتباط سلوکی

۳۹

براساس آن

مواظبت علامه طهرانی در استعمال عناوین و تعابیر نسبت به افراد با واقعیت

۴۰

و نفس الأمر

شدت ارادت به مرحوم حدّاد را می توان از نامه ای که بدوستان می نویسد بدست

۴۱

آورد

محور اساسی فعالیت علامه در مسجد تبیین معارف بدون مصلحت اندیشیهای

۴۲

متعارف بود

۴۴

تحمل مصائب و سختیها در اداره مسجد به امر استاد

۴۶

ارتباط با رهبر فقید انقلاب و مشارکت در نهضت مقدّس

۴۷

در تاریخ انقلاب ذکری از ایشان به میان نیامده

اصول تربیتی و منهاج و مبنای ایشان در مسائل مختلف

۴۸-۷۱

شامل مطالب :

فهرست مطالب و موضوعات

مهر فروزان

صفحه	عنوان
۴۸	بیانات اخلاقی و سیره عملی علامه موجب گرایش افراد به ایشان می‌گشت
۴۸	مرحوم علامه مراجعه به خارج جهت مداوا را با وجود اطبّاء حاذق مخالف با عزّت اسلام می‌دانستند
۵۰	تربیت شاگردان سلوکی و طلاب علوم دینی
۵۱	عدم آشنائی با معارف الهیه مثل حکمت و عرفان و تفسیر موجب خلل جدی در فهم فقهی خواهد شد
۵۳	منع مرحوم علامه از ورود افراد در مسائل ربوی بانکها
۵۴	حرمت رجوع به حکام ظلمه در مرافعات
۵۶	اجتناب مرحوم علامه از تعریف و تمجیدهای متداوله
۵۶	علّت ذکر لقب (علامه آیه الله) بر مؤلفات ایشان
۵۸	علامه طهرانی بدستور مرحوم حدّاد ملزم به دستگیری و تربیت مشتاقان راه خدا میگردند
۵۹	ولایت مطلقه امام علیه السّلام عین توحید است
۶۱	اتقان و صلابت ممشای علامه طهرانی مرهون توغّل ایشان در علوم حکمی و عرفان نظری و سلوک عملی بود
۶۲	عدم تنازل از مسأله توحید در روش تربیتی مرحوم علامه
۶۳	مرحوم علامه جمع بین زیارت علی بن موسی الرضا علیه السّلام و امثال حکیم سبزواری و بایزید بسطامی را نمی‌پسندیدند

فهرست مطالب و موضوعات

مهر فروزان

صفحه	عنوان
۶۴	در مکتب علامه طهرانی صحّت و عدم صحّت حال سالک با موازین عقلی و شرعی سنجیده می شود
۶۶	در صورت عدم وصول سالک به فناء ذاتی ، حجّیت کلام او باید توسط ولیّ کامل بصورت مکتوب یا در ملاء عام تأیید گردد
۶۷	سعی و اهتمام علامه طهرانی بر تحفّظ شاخصه های فرهنگی اسلام و تشیع اصرار علامه طهرانی بر کتابت کلمه مبارکه «بسم الله الرحمن الرحيم» بجای «باسمه تعالی»
۷۰	مرحوم مطهری نسبت کلام معروف : اِنَّمَا الْحَيَوةُ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ را به سیدالشهداء صحیح نمی داند
۷۱	اهتمام علامه به رؤیت ماه در ترتّب آثار شرعی و عدم توجّه به تقویم شخصیت سیاسی ، و طرح ایجاد حکومت اسلامی
۷۳- ۷۶	
شامل مطالب :	
۷۳	تلاش مرحوم علامه در روشن نمودن أذهان نسبت به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی
۷۵	مرحوم علامه انقلاب اسلامی را موهبتی الهی برای ملت شیعه می دانستند چه زیننده بود در طلیعه حکومت اسلام کلمات توحیدی رسول خدا در فتح مکه خوانده می شد
۷۶	

فهرست مطالب و موضوعات

مهر فروزان

صفحه

عنوان

هجرت به مشهد ، و شروع به تألیفات

۷۷- ۸۴

شامل مطالب :

مرحوم علامه احياء سنن و فرهنگ اصیل اسلام را در حکومت اسلامی از اهمّ

۷۷

واجبات می‌شمردند

۷۹

معرفی اجمالی تألیفات علامه طهرانی

در تألیفات علامه روح حیات و ارتباط معانی و مطالب با ضمیر خواننده

۸۲

ملموس است

۸۴

خدمت به خلق و ایجاد محبّت و صفا بین افراد از خصائص علامه طهرانی بود

غربت و عدم شناخت شخصیت ایشان

۸۷- ۸۵

شامل مطالب :

۸۵

مرحوم حدّاد : سید محمد حسین سید الطائفتین است

۸۶

تدفین مرحوم علامه در پائین پای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

هو الحیّ

مهر فروزان

نمائی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی

حضرت علامه آیه الله

حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

«قدّس الله نفسه الزکّیه»

تألیف :

سید محمد محسن حسینی طهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّنَا سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ ، وَ عَلَى آلهِ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصومِينَ
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

تَحَصَّنْتُ بِالْمَلِكِ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَاعْتَصَمْتُ بِذِي الْعِزَّةِ وَالْعَدْلِ وَالْجَبَرُوتِ
وَ اسْتَعَنْتُ بِذِي الْعِظَمَةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْمَلَكُوتِ ، عَنْ كُلِّ مَا أَخَافُهُ وَ أَحْذَرُهُ .^١

بار پروردگارا ! هستی و بقاء در جمیع مراتب تعیین و وجود منحصر بذات اقدس
توست؛ و حمد و ثناء در دائره نزول و صعود بر محور ظهور بهاء و کبریائیت توست ؛
قلوب ما را به انوار محبت و عشق به ذات مستنیر ، و عقولمان را از فیضان بارش ابر
هدایت مروتی بگردان ! اقدام ما را در منهج قویم کرامت انسانی و صراط مستقیم اولیاء
عظامت قدم صدق ، و اقلام ما را در بیان حقائق و معارف از غوایت و ضلالت مصون و
محفوظ بدار ! آمین !

١- «صحیفة علویة» طبع مکتبه نبوی الحدیثه ، ص ٧٥

سُبْحَانَكَ! أَيُّ عَيْنٍ تَقُومُ نَصَبَ بَهَاءِ نُورِكَ، وَ تَرْقَى إِلَى نُورِ ضِيَاءِ
 قُدْرَتِكَ؟! وَ أَيُّ فَهْمٍ يُفْهَمُ مَا دُونَ ذَلِكَ إِلَّا أَبْصَارُ كَشَفَتْ عَنْهَا الْأَغْطِيَةَ، وَ
 هَتَكَتْ عَنْهَا الْحُجُبَ الْعَمِيَّةَ! فَرَقَّتْ أَرْوَاحَهَا إِلَى أَطْرَافِ أُجْنَحَةِ الْأَرْوَاحِ
 فَتَاجَوْكَ فِي أَرْكَانِكَ، وَ وَلَجُوا بَيْنَ أُنْوَارِ بَهَائِكَ وَ نَظَرُوا مِنْ مُرْتَقَى التُّرْبَةِ إِلَى
 مُسْتَوَى كِبْرِيَاءَتِكَ؛ فَسَمَّاهُمْ أَهْلُ الْمَلَكُوتِ زُورَارًا، وَ دَعَاهُمْ أَهْلُ الْجَبَرُوتِ
 عُمَارًا؟!^۱

کنون که راقم تقدیر و مُبدئی مشیت متقنه تدبیر بمقتضای حکمت بالغه
 رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى^۲ عزم را بر کشف قناع از سیمای منور
 فرزانه‌ای فرهیخته، عارفی کامل و سالکی واصل، حکیمی نامدار و فقیهی استوار،
 حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه و نور
 الله رمسه - نهاده است، احاله این مهم را بر خامه بی مایه‌ای چنین نموده است. گرچه
 تألیفات ثمینه او گواهی صادق و برهانی قاطع بر مراتب توحید و مدارج یقین اوست که:
 آفتاب آمد دلیل آفتاب؛ لیکن سلیمان معرفت را از قبول هدیه موری عار ناید و یوسف
 کنعان را از بضاعت مزجاء پیر زالی ملالی نرسد.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید
 یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک

۱- قسمتی از خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که علامه مجلسی در «بحار الأنوار» ج ۲۵، ص ۳۰
 از «اثبات الوصیة» مورخ امین (مسعودی) ص ۱۰۹ نقل می‌نماید.
 ۲- سوره طه (۲۰) ذیل آیه ۵۰.

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ ، وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ ، وَ اسْتَلْأَوْا
 مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرْفُونَ ، وَ أَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ ، وَ صَحَبُوا الدُّنْيَا
 بِأَبْدَانِ أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى . أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ ، وَالدُّعَاةُ
 إِلَى دِينِهِ ، آه آه ! شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ .^۱

لا صَوَّتَ النَّاعِي بِفَقْدِكَ إِنَّهُ يَوْمٌ عَلَى آلِ الرَّسُولِ عَظِيمٌ

نشو و نما در مهد علم ، و تحصیلات ابتدائی

علامه آیه الله سید محمد حسین حسینی طهرانی در سنه ۱۳۴۵ هجری قمری در
 طهران محلّه شاه آباد دیده بجهان گشود . والد ایشان مرحوم آیه الله حاج سید محمد
 صادق از اعظم علمای طهران ، مردی شدید التّعصب ، قوی البنیان و مشاراً بالبنان بود ، و
 در تحمّل أعباء شریعت غراء و مخالفت و مقابله با نظام طاغوتی پهلوی و حید عصر خود
 بشمار می رفت . وی در معیت پدر بزرگوار خود مرحوم آیه الله معظّم حاج سید ابراهیم
 طهرانی که از شاگردان بنام آیه الله العظمی میرزا حسن شیرازی - رضوان الله علیه -
 بود ، از سامراء به ایران مراجعت نمود .

جدّ اعلاى ایشان امامزاده سید محمد ولی است که نسب به حضرت سجّاد
 علیه السلام از طریق زید بن علی بن الحسین علیهما السلام می رساند ، و در درکه طهران

۱- «نهج البلاغه» ذیل حکمت ۱۴۷

مدفون و دارای مزار می‌باشد؛ و از ناحیه مادری به علامه مولی محمد تقی مجلسی -
رحمة الله علیه - منتهی می‌گردند .

دوران تحصیل متداول زمان خود را با أخذ مدرک مهندسی فنی و بعنوان
دانشجوی ممتاز در هنرستان صنعتی طهران به پایان رساندند . دولت وقت در راستای
اشتغال به مناصب دنیوی و ورود به مجاری کلیدی این رشته ، عزیمت به آلمان و
مراجعت به ایران را به شاگرد رتبه اول در بین أقران خود (و صاحب مدال افتخار و
تشویق) پیشنهاد نمود .

کسب معارف الهیّه بعنوان تنها راه سعادت ، و هجرت به قم

علامه طهرانی می‌فرمود : «من در آن ایام راههای متفاوتی برای آینده خود در
پیش رو داشتم ، و سرگردان و حیران از تشخیص صلاح اتمّ و رشد و تعالی خویش
روزها را سپری می‌نمودم ؛ تا بالأخره یک شب پس از انابه زیاد و إلتجاء به درگاه قاضی
الحاجات ، و اتکال بر قلم مشیت مطلقه حضرت حقّ ، و تفویض جمیع شوائب وجود و
اختیار صلاح و رشاد به کف تدبیر مدبّرات امر، هجده استخاره برای این منظور نمودم و
تمامی آنها یکی پس از دیگری بد آمد و فقط و فقط اشتغال به علوم دینی و اکتساب
معارف الهیّه و ورود در زمره طلب و مشتغلین به علوم آل محمد صلوات الله علیهم
أجمعین منحصر و متعیّن گردید.»

لذا با فراغ بال و اطمینان خاطر و یقین به فرجام سلوک و آتیّه خویش و تحقیق
در واقعیت دنیای دنیّ که معرکه تصادم اهواء غاویه و مغویه ، و تعطیل و اضمحلال
بالکلیّه قوا و استعدادات ملکوتی بشر است ، با عزمی راسخ و قدمی استوار جهت اقتناص
معارف حقّه الهیّه و منابع حیاتبخش مبانی ائمّه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین به
قم عَشّ آل محمد و آستان منورّ و پر بهاء حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها

هجرت کردند ، و به عنوان اولین طلبه در مدرسه مرحوم آیه الله سید محمد حجّت کوه‌کمره‌ای (حجتیه) سکنی گزیدند .

اساتید ایشان در سطوح «لمعه» آیه الله شیخ محمد صدوقی یزدی ، و «قوانین» و «رسائل» و «مکاسب» آیات عظام شیخ عبدالجواد سدهی اصفهانی و حاج سید رضا بهاء الدینی ، و «کفایه» آیه الله شیخ مرتضی حائری یزدی بوده ، و دو سال از درس خارج مرحوم آیه الله سید محمد داماد رحمة الله علیهم اجمعین استفاده نمودند .

و اما دروس فلسفه و حکمت متعالیه و تفسیر و فقه الحدیث و عرفان نظری را در خدمت استاد بی‌بدیل ، علامه دهر ، حکیم علی الاطلاق ، عارف بالله و بامر الله ، مرحوم آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین طباطبائی تبریزی - رضوان الله علیه - پایان رسانیدند .

ارتباط ایشان در اوان اشتغال به تحصیل با مرحوم علامه طباطبائی که با تَتَلُمُّذ دروس فلسفه آغاز شده بود از مراتب اقتناص و اکتساب علوم متداول حوزوی گذشت و به ارادت و پیوندی وثیق که محصول شیفتگی و انجذاب به صفات ملکوتی آن بزرگ و عطش نسبت به فیضان علوم و معارف حَقَّه تشیع و ولایت که در نفس قدسی انورش متبلور گشته بود مبدل گشت ؛ و فصل جدیدی در حیات علمی و جهان بینی او گشود ، و افق دوردست معارف الهیه را در جلوی چشمان وی قرار داد و او را به صوب عوالم غیب و مراتب شهود رهبری نمود .

علامه طهرانی روزی می‌فرمود: «قبل از عزیمت به قم و ارتباط با جامعه علماء و قاطبه مشتغلین به علوم دینی چنین می‌پنداشتم که تمامی این افراد در زمره صلحاء و اخیار و از برگزیدگان خلق و متّصف به صفات قدسیّه و متخلّق به اخلاق ربّانیین می‌باشند . و همواره این حسن ظنّ در محاورات و تخاطب‌ها و مراوده‌ها مرا همراهی می‌نمود . لیکن

پس از ورود به حوزه و حشر و نشر با طبقات مختلفه از علماء و اندیشمندان و ملبّسین به لباس علم دریافتیم که حسن ظنّ نسبت به قاطبه این طیف امری نادرست و موهوم و خلاف حقیقت و واقع است . و همه را به یک نسق در زمره اتقیاء و صلحاء قرار دادن ، بیجا و دور از انصاف می باشد . بلکه در میان اینان افرادی پیدا می شوند که ظاهر خویش را به آداب علم می نمایند و خود را در سلک بزرگان و اولیاء جا می زنند ، اما باطن آنان به اندازه ای منغم در شهوات و اهواء ردیّه و خیالات ضالّه و مضلّه می باشد که بوی عفن و کدورت قرب و ارتباط با آنان از فرسنگها مشام جان را متأذی و قلب را مکدر می نماید . و بنا به روایت امام صادق علیه السلام (که روزی به اصحاب خود فرمودند : تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يُحْطِي بِلَامٍ وَلَا وَائٍ خَطِيئًا مِسْتَعًا، وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ

۱) 'ظاهری در سلک اتقیاء و باطنی چون لیل مظلم دارند. و بنا به فرموده امام جعفر صادق علیه السلام در مذمت علماء سوء : هُمْ أَضْرُّ عَلَيَّ ضَعْفَاءٍ شَبِعْتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ . ۲

و در قبال اینان با علمائی مواجه شدم که از شدت و نهایت خلوص و صفا ، بهاء و مجد و عظمت ، انسان قادر بر ذکر نام آنها نمی باشد ، و فقط زبان پاک کرّویان یارای یاد آنها را دارد . و علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - از این طائفه و گروه بود ؛ و هر چه در مجد و عظمت و کرامت این مرد تأمل می نمودم فکرم به جائی ره نمی پیمود ، و اله و حیران از حرکت و غور در بحار فضائلش متوقّف می شدم.»

۱- «نور ملکوت قرآن»، طبع دوّم، ج ۲، ص ۳۲۲؛ بنقل از «وافی» ج ۱، از طبع سنگی ، جزء سوّم ، ص ۵۱ ، بابُ أصنافِ القلوب و تنقّلِ أحوالِ القلب

۲ - «احتجاج» طبرسی ، ج ۲ ، ص ۲۶۴

علّامه طباطبائی از آنجا که این شاگرد مبرّز را مستعدّ برای تلقّی جمیع مراتب معرفت و وصول به حقیقت و کنه شریعه و آبشخوار مکتب وحی دید، بی مضایقه آنچه را که نتیجه تجربه علمی و سلوک عرفانی او طیّ سالیان متمادی در محضر بزرگان و اعلام حوزه نجف، همچون شیخ محمّد حسین غروی اصفهانی و آقا سید حسین بادکوبه‌ای، بالأخصّ فرید عصر و وحید دهر، ترجمان قرآن و سلمان زمان: آیه‌الحقّ و العرفان آیه الله العظمی سید علی قاضی طباطبائی - رضوان الله علیهم - بود، به ایشان منتقل نمود و لبّ و لبّاب حقیقه المعرفة را تفهیم نمود.

روزی ایشان به استاد، علّامه طباطبائی می‌گویند: چگونه می‌توان به مغزی و مراد این حدیث شریف مروی از حضرت سید الشهداء علیه السلام رسید که می‌فرمایند:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَا خَلَقَ خَلْقَ اللَّهِ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ
وَاسْتَعْتَبُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ. فَقَالَ رَجُلٌ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا مَعْرِفَةُ
اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، إِمَامَهُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.^۱

علّامه طباطبائی در جواب می‌فرماید: تنها راه منحصر بفرد وصول به معرفت امام علیه السلام و ادراک مقام ولایت مطلقه حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین عرفان است و بس!

در اینجا نکته‌ای قابل درک و شایان دقت و نظر است و آن اینستکه:

اولاً: چرا مرحوم علّامه طباطبائی تنها راه منحصر بفرد شناخت امام علیه السلام را مسیر عرفان و طریق سلوک إلى الله دانسته‌اند؟ و ثانیاً: این طریق و مسیر چگونه و

۱- «لمعات الحسين»، طبع دوّم، ص ۱

بتوسط چه فردی و به راهنمایی چه شخصی باید انجام گیرد؟ و آیا انسان سر خود و بدون رهبر و دلیل راه می‌تواند پا به عرصهٔ عرفان و قدم در راه سلوک إلى الله بگذارد و این عقبات صعب و اودیةٔ هائله را بدون بلد و عارف به طریق طیّ نماید یا خیر؟

در پاسخ به سؤال اوّل باید گفت: شناخت امام علیه‌السلام بر دو گونه است: اوّل شناخت اجمالی؛ یعنی معرفت پدر، مادر، فرزندان، برادران، خواهران، کیفیت زندگانی، حشر و نشر با مردم، تاریخی که در آن بُرّه زندگانی نمودند، و مسائلی که در طول حیات با آن مواجه می‌گشتند، میزان علم امام در فنون مختلفه بقدر وسع و سعهٔ متتبّع، مقابله با عوامل مختلف متطرّفه در طول زندگانی، و در یک کلام: شناخت تقریبی مسائل اجتماعی و علمی و فرهنگی امام علیه‌السلام.

این نوع معرفت را ما معرفت شناسنامه‌ای می‌نامیم. ولی آیا در عالم ثبوت، حقیقت امام علیه‌السلام به همین مقدار محدود می‌شود؟ و آیا ماوراء این مسائل، حقائق و عوالمی وجود ندارد که ما از آن بی‌اطلاع باشیم؟ و آیا مقام ثبوت امام با اثبات تفاوتی ندارد؟ و آیا آنچه را که ما از ظواهر اعمال و کردار و گفتار امام علیه‌السلام می‌بینیم و می‌شنویم، بمقدار نورانیّت و حقائق منطوبهٔ در وجود امام است، یا اینکه مطلب چیز دیگری است؟ در اینجا به مطلب دوّم که شناخت حقیقی و واقعی امام علیه‌السلام است می‌رسیم.

اختلاف و افتراق بین امام علیه‌السلام و سائر افراد - بآیّ نحو کان - اختلاف و تمایز جوهری است، نه صرفاً امتیاز در أعراض و صفات ظاهری. علوم و مُدرکات انسانها به جمیع اصناف و طبقات، بر اساس صور مرتسمه و علوم حصولی در تعیین آنها می‌باشد. و این علوم و مدرکات از حواسّ ظاهر منبعث شده، و با جمع و تفریقهای در ذهن آدمی منقوش می‌گردند. بلی؛ ممکن است انسان با ریاضاتی شرعیّه و شرائطی که موجب تزکیهٔ نفس گردد، بسیاری از مدرکات خود را از طریق باطن و با انکشاف عوالم

غیب و وصول به مدارج و معارج عوالم علوی اکتساب نماید ، لیکن مدرکات امام علیه‌السلام بر اساس شهود است . و آن حاصل و نتیجه تغییر و تبدیل جوهری نفس اوست ، که بواسطه حرکت و سیر طریق إلى الله و وصول به حریم کبریائی حق و فناء تامّ و مطلق در ذات احدیت و حذف جمیع تعینات ماهوی ؛ هر تعینی از تعینات بشری را کنار گذارده ، مندک در ذات پروردگار و هو هویت محضه گردیده است . او دیگر بشر نیست و اوصاف بشری را فاقد است . فعل او فعل خدا ، کلام او کلام خدا ، سرّ و سویدای او جز خدا نیست .

و با این بیان چنین نتیجه می‌گیریم که : شناخت امام بتمام معنی‌الکلمه و بالحقیقه و بنحو اطلاق ، و وصول به کنه ذات مقدّسش همانا معرفت پروردگار و شناخت واقعی و حقیقی ذات احدیت ، بالحقیقه و بتمام معنی‌الکلمه خواهد بود . و لذا مرحوم علامه طباطبائی فرمودند : راه معرفت امام جز از راه عرفان و سلوک إلى الله مقدور و میسر نخواهد شد .

بنابراین با توجه به مطالب گذشته ، پاسخ سؤال دوم نیز روشن می‌شود ؛ و در جواب باید گفت : شخصی می‌تواند راهنما و هادی به حقائق منظویه در سرّ و سویدای امام علیه‌السلام و راهگشای به باطن و حقیقت حضرتش گردد که خود او نیز مندک و فانی در مقام ولایت و منمّحی در ذات احدیت بتمام معنی‌الکلمه و بالإطلاق شده باشد . و الا تا شائبه‌ای از شوائب اینیت و تعین در او باقی است ، ابداً و ابداً به معرفت امام واقعاً و بالکلیّه راه نیافته ؛ و هر آنچه از اوصاف و کمالات آنان سخن آورد ، از محدوده سعه وجودی و مدرکات خود تجاوز نمی‌کند . و آنچه را او امام می‌پندارد امام نخواهد بود ، بلکه مرتبه‌ای از مراتب و منزلی از منازل لایتناهای او بحساب خواهد آمد .

و از اینجا این نکته به دست می‌آید که استاد باید از جزئیّت بالمره گذشته و به کلیّت پیوسته باشد ، و از شوائب نفس - بآی نحو کان - خارج شده باشد . و هیچ ظلمت

و کدورتی از ظلمات ابتعاد ، و حجابی از حجب ظلمانی و نورانی بر او ساتر نگردیده باشد . و نفس او متصل به نفس امام ، بلکه مندک و فانی در او باشد . بنابراین هر چه را انجام می دهد گویا خود امام انجام داده است ، و هر گفتاری از او سر می زند ، زبان نفس امام علیه السلام است که از این دریچه و مظهر خاص ظهور و بروز می یابد ، و هر آنچه بر ضمیر منیرش خطور می نماید ، تراوش فیوضات نفس امام است و بس !

و به دیگر سخن و در یک کلام : یک حقیقت واحده (که همان مقام ولایت و احاطه و کلیت و نوارتیت امام علیه السلام است) در دو مظهر و دو مجلی ظهور و تجلی پیدا نموده ، و کردار و گفتار و افکار ولی را از آبشخوار زلال و سرچشمه ماء معین خود سیراب می نماید . آری ! اینچنین استادی می تواند راهگشای به ذات احدیت و حقیقت مقام ولایت مطلقه گردد . دیگر در اینجا بین ولایت و توحید فرقی و امتیازی نخواهد بود . نه همچون شیخیه که قائل به افتراق و تمایز بین این دو مفهوم و معنی می باشند ، و اختلاف آن دو را اختلاف ماهوی می دانند ؛ و رتبه آن دو را متمایز از هم ، و توحید را اعلی و اشرف از ولایت می پندارند . تمام این مسائل ، شرک و کفر و الحاد و بدور از مبانی اصیل و حقیقی و توحیدی اسلام و تشیع است .

روی این اصل ، دیگر تفاوت بین گفتار استاد و امام معنی و مفهوم ندارد ؛ زیرا استاد واصل و عارف کامل و ولی مندک و فانی در ولایت امام هر چه را می گوید از امام می گوید و هر چه را که انجام می دهد افاضه رشحات وجودی امام علیه السلام است . کلام استاد کلام امام ، و فعل او فعل امام ، و ضمیر و سر و سوادیش ضمیر امام خواهد بود . در اینجا تجلی حق است در دو مرآت ؛ ظهور بی شائبه نور وجود است در دو موجود . فقط اختلاف امام با استاد اختلاف در شواکل است ، اختلاف در صورت و عرض است ، اختلاف در مظاهر ملکی و ناسوت است ؛ و آن وجهه مشترکه بین آن دو بهیچوجه قابل تغییر و امتیاز نخواهد بود ، و موجب افتراق و بینونت نخواهد شد .

از اینجا پی می‌بریم: اینکه گاهگاهی مرحوم علامه طهرانی می‌فرمودند: من به استادم همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام نظر می‌کردم، و مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمد جواد انصاری را چون پیامبر اکرم می‌پنداشتم - البته با حذف خصوصیات فردیه - چه سخنی عرشی، و کلامی بس عمیق، و گفتاری بس حقیق است! که حاکی از سر سلوک و حقیقت عرفان و توحید و شناخت واقعی امام علیه السلام و وصول به اعلی مرتبه از معرفت و درایت است.

مرحوم علامه طهرانی با اشتیاق عجیبی به اکتساب معارف و علوم حقّه الهیه از محضر علامه طباطبائی می‌پردازد؛ و ایشان همچون پدری مهربان و دلسوز، بدون کمترین مضایقه و دریغی، تلمیذ مستعدّ و راه یافته خود را به دریای مواج علوم الهیه خود غوطه‌ور نمود، و صبح و شام از جواهر آبدار و لالی شاهوار حکم الهیه او را متمتع می‌فرمود. علامه طباطبائی با آینده‌نگری شگرف خود نه تنها با تعلیم و تدریس علوم مصطلح حوزوی (از حکمت و هیئت و تفسیر و فقه الحدیث و غیره) مراتب صعود او را به قلّه علم و معرفت به فعلیت می‌رساند، بلکه با بیان حقائق مستتره و دور از انظار خلق سرگردان، و کشف اغطیه عوالم ربوبی، و ترسیم حقیقت عالم خلق و امر، ابواب هدایت را یکی پس از دیگری به روی او باز نمود، و دریچه‌های وفود به عوالم اسرار هستی را بر او مکشوف ساخت.

علامه طهرانی در این زمینه در کتاب ارزشمند «مهر تابان» چنین می‌فرماید:

« و گهگاهی از حالات بزرگان و اولیاء خدا و مکتب‌های عرفانی برای ما بیاناتی داشتند. بالأخصّ از استاد نجف خود در معارف الهیه و اخلاق: مرحوم سیّد العارفین و سند المتألّهین، آیه الله الوحید، آقای حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله علیه - برای ما بیان مفصّلی داشتند، که بسیار برای ما دلنشین و دلپسند بود. و مجالس ما با ایشان علاوه بر اوقات دروس رسمی، در شبانه‌روز گاهی به دو و سه ساعت میرسید.

شیفتگی و عشق و علاقه ما بحضرت ایشان بحدی رسید که برای انس و ملاقات بیشتر، و استفاده و استفاضه افزونتر، حجره مدرسه را ترک نموده و در قرب منزل ایشان اطاقی اجاره کردیم و بدانجا منتقل شدیم. و بطور مدام و مستمر یکی دو ساعت به غروب مانده، و بعضی از اوقات تا پاسی از شب گذشته ایشان برای ما از مواظب اخلاقی و عرفانی بیاناتی داشتند. و در فصل بهار در باغ قلعه که در قرب منزل ما بود می آمدند و برای ما و یکی دو نفر از رفقای دیگر، از سیره و روش فلاسفه الهیه اسلامیّه و از مسلک علمای اخلاق و سیر و سلوک عرفای عالیقدر، بالأخصّ از احوال مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی و شاگردان مبرزش، چون آقا سید احمد کربلائی طهرانی، و آقای حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی، و آقا حاج شیخ محمد بهاری، و آقا سید محمد سعید حبّوبی، و از سیره و روش مرحوم سید ابن طاووس و بحرالعلوم و استاد خود: مرحوم قاضی - رضوان الله علیهم أجمعین - بطور مشروح بیاناتی داشتند که راهگشای ما در معارف الهیه بود.

و حقّاً اگر ما به چنین مردی برخورد نکرده بودیم، حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ، دستمان از همه چیز خالی بود. فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمُنَّةُ. ^۱ - انتهى.

تبيين سلوک عملی و منهج عرفانی بزرگان طریق چون مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی و آقا سید احمد کربلائی و حاج میرزا جواد ملکی تبریزی و بالأخصّ استاد خود: آقا سید علی قاضی طباطبائی و تشویق به ورود در این مسلک که آنرا طریق منحصر بفرد وصول به حقیقت توحید و ولایت می دانستند موجب شد که علامه طهرانی علاوه بر تلمذ در علوم متداوله و متعارفه، رسماً بعنوان شاگرد سلوکی ایشان قرار گرفته

۱ - «مهتابان» طبع دوم، انتشارات علامه طباطبائی، ص ۱۶ و ۱۷

و با اشتغال به اذکار و اوراد و سائر دستورات و برنامه اخلاقی در تحت تربیت و هدایت علامه طباطبائی واقع شوند .

معرفت و شناخت در مکتب عرفانی علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - بر محوریت یک حقیقت واحده که همان توحید محض و محض توحید است استوار می باشد ، و تنها راه وصول به این حقیقت ، شناخت امام علیه السلام و عبور از دریچه ولایت مطلقه اوست .

در این مکتب ، این حقیقت واحده از زوایا و دیدگاههای مختلف و طرق متفاوت مورد ارزیابی قرار می گیرد و با گشودن دریچه های گوناگون به فضای عالم قدس و وجود مطلق ، جامعیت این هدف غائی و سعه وجودی حقیقت اطلاقی آن اثبات می گردد؛ که نه تنها هیچکدام از این طرق نافه دیگری ، که مؤید و مقوی و مثبت جایگاه او در نظام تکوین و تشریح خواهد بود .

حقانیت این مکتب بر اساس اصل انطباق تکوین و تشریح در تبدل استعدادات آدمی به فعلیت تامه و ظهور خورشید معرفت و عدم گریز و گزیر از همگونی و مساعدت یکی مر دیگری راست .

چنانچه در لسان روایات از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از این دو اصل خدشه ناپذیر به حجیت باطن و ظاهر و یا اصطلاحاً به عقل متّصل و منفصل تعبیر شده است .

در مکتب عرفانی علامه طباطبائی و تلمیذ او علامه طهرانی عقل بعنوان حجّت باطن در همه مراحل بدون استثناء به تأیید و تسدید حجّت ظاهر که همانا اصل تشریح و حقائق و حیانی منزه از نفوس قدسی حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین است می شتابد ؛ و نتیجه این پیوند میمون و مبارک ، عبور از کثرات انفسیه و ظهور مراتب اسماء و صفات جمالیّه و جلالیه حقّ ، که اصطلاحاً به مشاهدات صوریه و معنویّه و

مظهریت آنها در وجود سالک و ورود به حرم امنِ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ تعبیر می‌شوند ،
می‌باشد .

استحاله انفکاک این سه رکن در نظام تربیتی و هدایت پروردگار بمصداق آیه
شریفه: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى^۱ موجب گشت که این استاد و
شاگرد تا آخرین لحظات حیات پربرکتشان پاسداری از جایگاه رفیع عقل و شرع و شهود
را فریضه و نصب العین خود قرار داده ، با تمام توان در تحکیم و تثبیت آن بکوشند ؛ و
بر خلاف اصل تعبد و اطاعت عمیاء ، که در سایر ملل و نحل از فرق مدعیان عرفان و
تصوّف است ، و طرد و ردع اتکاء به عقل و چه بسا به شرع از اصول مسلمة آنان
بحساب می‌آید ، در مکتب این دو بزرگوار عمل به یقین و اتکاء به عقل محور حیاتی
تربیت و رقاء سالک در وصول به مراتب کمال تلقی می‌شد .

علامه طهرانی بارها از دیگر استاد عرفان خود حضرت آیه الحقّ و العرفان حاج
سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه - به اعقل افراد دنیا تعبیر می‌آوردند ؛ و برای تعبد
کورکورانه از استاد بدون توجه به جهت منطقی و عقلانی آن و ادراک صحیح مبانی استاد
که بسا موجب وقوع در مهالک و خطرات موبقه و غیر قابل جبران می‌گردد پیشیزی ارزش
قائل نبودند .

بارها این مطلب از مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - شنیده شد که می‌فرمود:
راه سلوک راه عقل است و سالکی در این راه موفق‌تر است که عقل او قویتر و قوای
مدرکه‌اش را نصیبی افزون باشد . مسأله‌ای که در بسیاری از کریوه‌های سلوک و مواقف
خطیر خصوصاً با عدم دسترسی به استاد بالأخصّ پس از فقدان استاد ، عدم توجه به آن

۱ - سورة طه (۲۰) ذیل آیه ۵۰ .

می‌تواند سالک را از هستی ساقط و او را در کام ابالسه وارد و به جهیم جهل و آهویه غاویه و مغویه بکشاند .

مصاحبت و مراوده و پیوند وثیق علامه طهرانی با استاد خود طی هفت سال اقامت در قم حتی در فصل تابستان و سایر اوقات تعطیلی طلب و نهایت بهره‌مندی از چشمه جوشان این مرد بزرگ در جمیع معارف الهیه : تفسیر ، کلام ، حکمت ، فقه‌الحديث ، عرفان نظری و تربیت سلوکی ، ایشان را به حکیمی متبحر ، مجتهدی متضلع ، مفسری فهیم و بالآخره سالکی وارسته مبدل نمود که به آینده‌ای درخشان و استفاده خلق از رشحات فیض او بشارت می‌داد . در این هنگام والد بزرگوارش آیه الله سیدمحمد صادق حسینی طهرانی دار فانی را وداع گفت و ایشان را که وصی مرحوم پدرشان بودند با کوهی از مشکلات و آشفتگیها و کارشکنیها و اذیت‌ها که مرحوم علامه از آن دوران به تاریخ سیاه پس از مرگ پدر یاد می‌نمودند به دست حوادث سپرد .

هجرت به نجف اشرف

علامه طهرانی بمدت یک سال برای رتق و فتق امور و إحقاق حقوق صغار و تثبیت مواضع وصیت ، تحصیل را که همچو جان شیرین عزیزش می‌داشت رها نموده در طهران اقامت گزید ؛ و سرانجام چون نتیجه‌ای جز شکست و ناکامی از این اوضاع ندید ، یکسره بر تمام تعلقات و شؤونات خود در طهران خطاً بطلان کشیده با اجازه از استاد علمی و عملی و سلوکی خود (علامه طباطبائی) به اتفاق والده و اهل بیت در سنه ۱۳۷۱ هجری قمری به نجف اشرف ، آستان ملائک پاسبان مولى الموالى امیرالمؤمنین علیه‌السلام هجرت نمود .

عَلَمَةُ طباطبائی در یکی از نامه‌هایی که از قم برایشان فرستاده بودند می‌نویسند: «اگر نبود جلال و عظمت زیارت عتبه مقدسه علوی، و فیوضات و برکات آن آستان مبارک، هیچگاه به عزیمت سرکار رضایت نمی‌دادم و دوری شما را تحمل نمی‌نمودم.» مرحوم عَلَمَةُ طباطبائی همچنان که استاد ایشان در علوم متداوله حوزویه بودند، استاد عملی و سلوکی ایشان نیز بشمار می‌آمدند، و به ایشان دستور اشتغال به اذکار و اوراد توحیدیّه و تهلیلیّه و یونسیّه و غیر ذلک می‌دادند.

از جمله دستورات عَلَمَةُ طباطبائی به ایشان این است:

فکر در موت، فکر در نفس، قرائت مسبّحات عند النّوم، سجده طویله با ذکر یونسیّه حدّ اقلّ چهارصد مرتبه، مراقبه بتمام معنی، قرائت قرآن بطوریکه قاری را غیر و خود را مستمع بداند، قرائت سورة (ص) در شبهای جمعه، نماز حضرت حجّه در شبهای جمعه، قرائت صد مرتبه انا انزلنا در شبهای جمعه و صد مرتبه در عصرهای جمعه، نوافل لیلیّه و نهاریه؛ و هنگام عزیمت به نجف اشرف تأکید می‌نمایند با دو نفر از اعظم علماء آنجا مروده و حشر و نشر داشته باشند، یکی مرحوم آیه الله العظمی قدوة العلماء العاملين و عماد الفقهاء الربانیین: آقای حاج سید جمال الدین موسوی گلپایگانی - رضوان الله علیه - و دیگری مرحوم آیه الله سند الأعظم الفخام و أسوة الصلحاء الكرام: آقای حاج شیخ عبّاس هاتف قوچانی رحمة الله علیه.

همچنین درباره اشتغال به امور تحصیلی و ارتباط با حوزه علمیّه از حضور در اجتماعات و مجالس غیر ضروری و غیر مفید و متلف عمر و خلاف مرضای الهی و معاشرت با افراد آلا معدود از آنان و ورود در مسائل متداوله و کثرات انفسیّه و اهواء مُغویه و دسته‌بندی‌ها و آراء دنیّه شدیداً برحذر می‌دارند؛ و می‌فرمودند: «دروسی را انتخاب کن که برای تو مفید باشد گرچه طلب آن اندک باشد.»

از جمله معدود اعظم نجف که بین ایشان و علامه طهرانی ارتباطی وثیق و معاشرتی مستمر برقرار بود، اخلاقی کبیر، عارف وارسته و عالم نامدار، مرجع تقلید: مرحوم آیه الله العظمی حاج سید جمال الدین موسوی گلپایگانی - تَعَمُّدُهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ - بود.

مصاحبت با این مرد بزرگ و سخنان حکیمانه و عارفانه او اثری متقن در تأیید و تشویق منهج ایشان بجای گذارد.

مراوده و ربط ایشان با مرحوم گلپایگانی به حدی مستحکم و وثیق گردید که محرم راز و صاحب سر ایشان شدند. بارها اتفاق می افتاد که مرحوم گلپایگانی با علامه طهرانی از اسرار الهیه و معارف خفیه صحبتها به میان می آورد، و هنگامیکه یکی از نزدیکانشان وارد اطاق می گردید فوراً صحبت را تغییر داده، یک فرع فقهی به میان می آورد و مشغول مباحثه می شد.

مرحوم علامه طهرانی از ابتلاء ایشان به انواع شدائد و گرفتاریهای فوق الطاقه حکایاتی بیان می داشتند، و این در حالی بود که منزل مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی در همسایگی ایشان قرار داشت؛ و در عین حال هر وقت به زیارت ایشان می رفتند آنچنان بهاء و انبساط و بهجتی را از او مشاهده می کردند که گوئی در عالمی از نعمات و لذات و انوار قاهره جمال و جلال حق مستغرق است.

می فرمود: «روزی بجهت بیماری پروستات مرحوم گلپایگانی به عیادت ایشان رفتم. دیدم روی زمین خوابیده و درد سراپای وجودش را فرا گرفته، و این زمانی بود که آقازاده ایشان نیز بواسطه حادثه ای مجروح و بستری گردیده بود و سختی معاش و تنگدستی مفرط صدای اهل خانه را در آورده بود؛ خلاصه با یک چنین وضعی ما را پذیرا شدند. در این هنگام مرحوم گلپایگانی رو کرد به من و خنده بلندی نموده و فرمود: آقا سید محمد حسین! کسی که عرفان ندارد، نه دنیا دارد و نه آخرت. مرا می بینی که

در چه وضعی هستم؟ من خوشم ، غرق در بهجت و سرورم ، اصلاً غمی ندارم ؛ بین مردم در چه مصائبی بسر می‌برند و به چه اموری خود را مبتلا می‌کنند!

همچنین با مرحوم آية الله العظمی حاج سید عبدالهادی شیرازی - رحمة الله عليه - هم‌مباحثه‌ای مرحوم والدشان آية الله سید محمد صادق حسینی طهرانی معاشرتی مستمر داشت و از حالات روحی و فضائل اخلاقی ایشان بیاناتی داشتند ؛ شخصیتی که بارها مرحوم علامه طهرانی می‌فرمود : « پس از فوت مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی دیگر مرجعی را برای تقلید تعیین نکردم. »

ایشان می‌فرمودند: « نجف برای من بهشت موعود بود ، و هوای سوزان تابستان را همچون نسیم لطیف بهاری پذیرا می‌شدم. » جذبات و بارقه‌های حریم قدس علوی چنان تار و پود وجودش را گرفته ، و فیضان لطف و عنایت مقام ولایت مطلقه آنچنان او را از خود بیخود نمود که دیگر خیال مراجعت به ایران برای همیشه از ذهنش خارج گشت .

فراغت بال و طمأنینه خاطر و دوری از ایران و مسائل مستحدثة هائله از یک طرف ، و جوار میمون و مبارک مولی الوحدین امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از طرف دیگر ، تمامی استعدادات و قوای منطویه در وجود شریفش را مصروف کسب کمالات علمی و معنوی و استفاده و استفاضه هر چه بیشتر از آن آستان عرش بنیان نمود . و بدور از قضایا و مسائل جاریه حوزویه و ورود در اهواء و آراء باطله صارفه متداوله ، با جدیت هر چه تمامتر و کوششی بی‌نظیر به اقتناص فضائل و مکارم آن دیار پرداخت .

گاهی می‌فرمود: « هنگام عزیمت به نجف ، در زیارت دوره‌ای که داشتم ، در سرداب مطهر حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداه از آن حضرت تقاضا نمودم : چنانچه مال این هجرت و نهایت این دروس و بحوث به مرجعیت و تصدی فتوای من بیانجامد ، خداوند مرا باقی نگذارد تا مبتلا به این مسائل شوم. »

جالب توجه اینکه در آخرین سفر به عتبات عالیات در اواخر حکومت پهلوی و طلیعه انقلاب اسلامی ایران، بجهت مباحثه با حضرت آیه الله خوئی در مسأله رؤیت هلال به کوفه می‌روند، و به اندازه‌ای ایشان را مشغول به امور مقلدین و جواب و سؤالات و رفع مسائل آنان می‌بینند که بهیچوجه مجال بحث و گفتگو با ایشان را در این مقطع نمی‌بینند.

می‌فرمودند: «از خدمت ایشان بیرون آمدم و یکسره به مسجد کوفه رفته، در مقام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دو رکعت نماز خواندم و از خداوند تقاضا نمودم: چنانچه مشیت برای تصدی مرجعیت و فتوی و عهده‌داری زمام امور مردم به من تعلق گرفته است، باقلم تقدیر و بشارت **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّطُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**^ط آنرا تغییر ده! و مرگ مرا موجب راحتی و عدم قیام به اینگونه امور قرار بده.» می‌فرمودند: «در این هنگام یک مرتبه احساس کردم چنان آرامشی سراسر وجودم را فرا گرفت و اطمینان خاطری عارض گشت که قابل توصیف نبود! سر بسجده نهادم و خدا را بر این موهبت عظمی شکر گذاردم.» آری مردان خدا اینچنین اند؛ **أَرَادْتَهُمُ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا ، وَ أَسْرَتْهُمْ فَفَدَّوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا .**

می‌فرمودند: «در تمام مدت اقامت در نجف حتی یک جلسه به روضه یکی از آقایان مراجع نرفتم و ارتباط با آنها فقط و فقط در حد درس و بحث و اشتغال به علوم دینی و مباحثات رسمیه بود. دوستان و رفقایم هر چه اصرار و ابرام به شرکت در نماز جماعت و یا مجلس روضه و امثال ذلک داشتند نپذیرفتم.»

۱- سورة الرعد (۱۳) آیه ۳۹.

عَلَّامَةُ طَهْرَانِي طَيِّ دُورَانِ اِقَامَتِ دَرِ نَجْفِ اَز تَمَامِي فِرْصَتِهَا جِهَتِ تَعَالِي دَرِ دُو
مَحْوَرِ عِلْمِ وَ عَمَلِ بَهْرَه بَرْد . اَز نَظَرِ عِلْمِي دَرِ هَرِ دَرْسِي بَعْنَوَانِ شَاكْرِدِ مِمْتَازِ اَنِ دَرْسِ مَدَّةِ
نَظَرِ بُوْد . وَ دَرِ تَحْفُظِّ بَرِ اسْتِفَادَه اَز اَوْقَاتِ بَسِيَارِ ضَمِيْنِ بُوْد . هَرِ فِرْصَتِي رَا جِهَتِ طَيِّ
مَدَارِجِ عِلْمِي مَغْتَنَمِ مِي شَمِرْدِ وَ بِحَقِّ مِي تَوَانِ كَفْتِ سَاعَتِي رَا دَرِ اَيْنِ دُورَانِ بَه بَطَالَتِ
نَگْذِرَانْد . بَرَايِ اَيْشَانِ اَوْقَاتِ تَحْصِيْلِي وَ تَعْطِيْلِي وَجُوْدِ نَدَاشْت . بَوَاسِطَةُ كَثْرَتِ مَطَالَعَاتِ
وَ تَحْقِيْقَاتِ ، تَقْرِيرَاتِ دُرُوسِ رَا دَرِ رُوزِهَايِ تَعْطِيْلِي مِي نُوْشْت . مَحْوَرِهَايِ مَطَالَعَاتِ
اَيْشَانِ رَا دَرِ اَيْنِ زَمَانِ عِلَاوَه بَرِ اَصُوْلِ وَ فِقْهِ وَ رِجَالِ ، كِتَابِ حَدِيْثِ ، تَفْسِيْرِ ، عِرْفَانِ ،
فِلْسَفَه ، تَارِيْخِ ، اَخْلَاقِ وَ كَلَامِ (خَاصَّةً وَ عَامَّةً) تَشْكِيلِ مِي دَاد . هَرِ كِتَابِي رَا كِه مَطَالَعَه
مِي نَمُوْدِ مَطَالِبِ طَرِيْفِ وَ ظَرِيْفِ اَنْرَا دَرِ دَفْتَرِي بِنَامِ «جُنْگ» ثَبْتِ مِي نَمُوْدِ وَ اَيْنِ رُوشِ رَا
تَا پَايَانِ عَمْرِ اَدَامَه دَاد كِه ثَمْرَةُ اَيْنِ رُوشِ مَفِيْدِ بَجَايِ گِذَارْدَنِ بِيْشِ اَز بِيْسْتِ جِلْدِ مَطَالِبِ
سُوْدَمَنْدِ دَرِ مَحْوَرِهَايِ مَخْتَلَفِ عِلُوْمِ مِي بَاشْد .

وَ اَمَّا اَز جِهَتِ عَمَلِي : هَرِ رُوزِ سَاعَتِي اَز اَوْقَاتِ يَوْمِيَّهْ اَشِ رَا بَه اشْتِغَالِ بَه اذْكَارِ وَ
اَوْرَادِ وَ زِيَارَتِ عَاشُوْرَاءِ بَا صَدِ لَعْنِ وَ صَدِ سَلَامِ مِي گِذِرَانِيْد . تَهْجِدِّ وَ بِيْدَارِي نِيْمَهْهَايِ
شَبِّ تَا طُلُوْعِ اَفْتَابِ رَا جِزْءِ دَسْتُوْرِهَايِ سَلُوْكِ ، وَ اَزِ وَاجِبَاتِ اَكِيْدَه خُوْدِ بَحْسَابِ
مِي اَوْرِد . شَبِّهَايِ پَنْجِ شَبْنَه هَرِ هَفْتَه پِيَادَه اَز نَجْفِ بَقْصَدِ تَهْجِدِّ وَ بِيْتُوْتَه بَه مَسْجِدِ سَهْلَه
مِي اَمْد ، وَ تَا طُلُوْعِ اَفْتَابِ بَه تَهْجِدِّ وَ عِبَادَتِ مِي پَرْدَاخْت .

وَ دَرِ تَمَامِ مَدَّتِ هَفْتِ سَالِ ، مَرَاْسَلَه مَسْتَمْرَةُ بَيْنِ اَيْشَانِ وَ عَلَّامَةُ طَبَاطِبَائِي وَ اِخْذِ
دَسْتُوْرَاتِ وَ مَسَائِلِ ضَرْوَرِي سَلُوْكِ وَ نَصَائِحِ مَشْفَقَانَه حِيَاْتِي اَيْشَانِ رَفِيْقِ طَرِيْقِ بُوْد .
مَطَالَعَه دَرِ حَدِيْثِ شَرِيْفِ عِنْوَانِ بَصْرِي هَفْتَهْايِ دُو بَارِ اَز دَسْتُوْرَاتِ اَكِيْدِ سَلُوْكِ اَيْشَانِ
بُوْد وَ اَنْرَا تَا پَايَانِ عَمْرِ بَه شَاكْرِدَانِ سَلُوْكِ خُوْدِ نِيْزِ تَوْصِيَه مِي نَمُوْدَنْد .

وَ اَمَّا اسَاتِيْدِ حُوْزُوِي اَيْشَانِ نَسَبْتِ بَه مَسْأَلَةُ عِرْفَانِ وَ شَهُوْدِ وَ وِصُوْلِ بَدَانِ ذِرُوْه
عَلِيَا دَارَايِ اَنْظَارِ مَتَفَاوْتِ بُوْدَنْد . مَرْحُوْمِ اَيَّةِ اللّهِ الْعَظْمِي حَاجِ شَيْخِ حَسِيْنِ حَلِّي ضَمْنِ

تأیید مسلک عرفان و توحید و وصول به عوالم غیب و شهود خود را ناتوان و دست خود را از وصول بدان مقام منیع کوتاه می‌دید، و با عباراتی که حاکی از صفای باطن و حسن سریره او بود بدین معنی اشارت می‌کرد.

همچنین مرحوم آیه الله حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی، اعظم از عرفای گرانقدر را همچون مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی و شاگردان مبرزش بالاخص مرحوم آیه الله حاج سید احمد کربلایی و حاج میرزا علی قاضی طباطبائی را به عظمت و مجد و علو مقام می‌ستود و به ممشی و منهج آنان ارادت و وثیق می‌ورزید؛ و مرحوم علامه طهرانی از اعتقاد عمیق ایشان به بزرگان این سلسله بیاناتی داشتند.

ولیکن آیه الله حاج سید استاد دیگر ایشان محمود شاهرودی - رحمة الله علیه - در نهایت انکار و غایت معارضه و تضاد با اهل عرفان بود و از هیچ عبارتی در ردع و جرح و وهن آنان مضایقه نمی‌نمود.

و اما مرحوم آیه الله خوئی - رحمة الله علیه - نفیاً و اثباتاً انکاری قاح و اثباتی چون بیانات فوق الذکر نداشتند و از این مسائل به عدم قادیت عدالت تعبیر می‌آوردند. و اگر چه ایشان مدتی را نزد آیت عظمای الهی، عارف بی‌بدیل: مرحوم آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبائی - رضوان الله علیه - در مقام تلمذ و استرشاد و استفاده گذراندند و حالاتی بر ایشان منکشف گشت ولیکن مع الأسف بواسطه جهاتی توفیق این مصاحبت و مرافقت از ایشان سلب گشت و از این نعمت عظمی و سعادت دارین محروم گشتند. البتّه در این مسائل بین ایشان و علامه طهرانی مباحثاتی بوقوع پیوست و با وجود ادله متقنه و حجج بیّنه از موضع خود تنازل ننمودند.

بیاد دارم شبی در منزل مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی مطهری - رحمه الله علیه - به صرف افطار دعوت داشتیم . پس از افطار مرحوم علامه فرمودند: « من در نجف اشرف بواسطه کناره گیری از اهواء باطله و عدم اختلاط با مسائل غیر ضروری و مُتَلَفِ عمر و وقت ، و اشتغال بکار خود و درس و بحث ، به تصوّف و اعتزال معروف شدم . و از یک طرف چون شاگرد ممتاز و مشارّاً بالبنان در درسها بودم ، مرحوم آیه الله خوئی - رحمه الله علیه - گاهی از باب دلسوزی نصائحی را به من گوشزد می نمودند . شبی پس از انقضای مجلس درس ، در راه مراجعت به منزل ، ایشان به من فرمودند : آقا سیّد محمّد حسین ! انسان باید اوقات خود را به درس و بحث بگذراند و وقت خود را به این امور (اشتغال به اوراد و اذکار و اربعینیات) تلف نکند ؛ اینها مسائلی است که خود بخود برای انسان حاصل می شود و نیازی به جدّ و جهد و صرف عمر و اتلاف وقت نیست . البتّه ما این مسائل (عرفان و سلوک) را قادح عدالت نمی دانیم ؛ لذا بهتر است شما هم از این مسائل دست بردارید . سپس آقای خوئی فرمودند : فلانی هم به این امور اشتغال داشت و با مرحوم آقا سیّد علی قاضی - رحمه الله علیه - رفت و آمد می کرد ، ولی پدرش نامه ای به او نوشت و او را از حشر و نشر با استاد برحذر داشت و او هم قبول نمود و ارتباطش را با آقای قاضی قطع کرده به ایران و مسقط الرأس خود مراجعت نمود.»

آنگاه علامه طهرانی فرمودند: « من به آقای خوئی جواب دادم :

اولاً : اینکه شما می گوئید : طلبه باید به درس و بحثش برسد و عمر خود را در اینگونه مسائل ضایع و باطل نگرداند ، شما خود می دانید که من قویترین شاگرد درسی شما هستم و روی دست ندارم . کی و کجا من از درس و بحث خود کم گذاردم تا مشمول این نصائح مشفقانه سرکار گردم !؟

ثانیاً: من حاضرم در هر مسأله فرعی بنا به میل شما با شما مباحثه کنم تا روشن شود که از نقطه نظر احاطه بر مبانی و تضرع در مسائل و فروع، و تطبیق کبریات بر صغریات و قدرت استنباط، شما راجح هستید یا من!

ثالثاً: اینکه فرمودید: فلانی هم خدمت مرحوم قاضی می‌رسید ولی پدرش او را نهی نمود و او هم ترک کرد، این را بدانید که پدر من از دنیا رفته است و بحمد الله کسی نیست که مانع و رادع من گردد، حال شما هر کاری می‌خواهید بکنید!

آنگاه به مرحوم مطهری می‌فرمایند: «وای بحال حوزه‌ای که آیت عظمای الهی و آئینه تمام نمای رسول الله را همچون دوغ فروش محلّ و قصاب و بقال غیر فاسق بداند، و عدالتی در عدل عدالت کسبه برای او بحساب آورد! و وای بحال جامعه‌ای که اکتساب فضائل اخلاقی و اهتمام به تأسی به رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین را صرفاً غیر قادح عدالت بداند!

آیا این مطالب خود به خود حاصل می‌شود؟ این چه حرف سست و بی‌پایه‌ای است! هیهات هیهات! هزاران هزار، چه خون دلها خوردند و چه مصیبتها کشیدند و به چه بدبختیها افتادند، آیا کسی را راه بدهند؟! جَلَّ جَنَابُ الرَّبِّ أَنْ يَكُونَ شَرِيعَةً لِكُلِّ وَارِدٍ. آنوقت آقا می‌فرمایند: این مطالب خود بخود حاصل می‌شود!

یکی از اساسی‌ترین اصول حیات علمی و دینی یک مسلمان و یک فرد شیعه و پیرو ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اصل تمسک به حق و واقعیت و اخذ به حقیقت دین، و ممشای اولیاء مقربین، و دوری گزیدن از هر گونه تقلید و اتباع کورکورانه از اهواء و آراء نوع بنی آدم و بشر جائز الخطاء و العصیان می‌باشد. می‌توان گفت که آفت تقلید و تبعیت غیر محققانه و بدون دلیل و حجّت شرعی و اکتفاء به تخیلات و اوهام و ظنون غیر مشروعه، بزرگترین رهنز طریق و صادّ عن سبیل الله و

محرّف مسیر حقّ می‌باشد . اغلب کسانی که چند صباحی قدمی در راه کمال زده و سیر مدارج روحانی نموده آنگاه متوقّف شده‌اند ، چه بسا میل به قهقری نموده و یا خدای ناکرده به زلّات و خطرات و سرگشتگیها و گمگشتگی‌هایی مبتلا شده‌اند ، بواسطهٔ اصغاء به وساوس و زمزمه‌های بظاهر وجیه و غیر مطّلع و ناآگاه از راه توحید و حرکت الی الله بوده و خواهد بود . آفت تقلید ، اعتقاد به حقّ را زائل و انسان را سردرگم و گمگشته و حیران بحال خود رها می‌نماید . آفت تقلید و حرف شنوی بیجا ، قدرت حرکت را از سالک سلب می‌نماید و او را بدست اجانب یله و رها می‌سازد . آفت تقلید ، نور هدایت را خاموش و چراغ منیر ظلمات را باطل می‌نماید . خداوند به انسان فهم و ادراک و عقل و شعور و بینة و حجّت و آیه و دلیل عطا نموده است . انسان نباید از تمام این امور صرف نظر نموده ، گوش جان را مأمونی مستعدّ و ظرفی آماده و پرداخته برای نغمهٔ هر خناس و شیادی قرار دهد ، و مصداق کریمهٔ : **فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ** گردد .

در آیهٔ شریفه ، کلام الهی بسیار عالی و راقی از این حقیقت تلخ و جانکاه پرده بر می‌دارد . در سورهٔ زخرف می‌فرماید : **بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ ءَاثِرِهِم مُّهْتَدُونَ * وَكَذٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ ءَاثِرِهِم مُّقْتَدُونَ ***

قَلْ أَوْلُو جَيْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ ءَابَاءُكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كٰفِرُونَ ۱ .

۱ - سورهٔ الزّخرف (۴۳) آیات ۲۲ تا ۲۴ .

در این آیات شریفه ، خداوند آنها را مذمت می کند که با وجود راه بهتر و دلیل روشتر و مسیر مُتقن ، باز آنها به مرام گذشتگان و پیران قوم و سالخوردگان از امت پابند بوده ، و صرفاً بجهت اجتماع امت بر یک مرام و مبنا آنرا محترم می شمروند . و بقول معروف «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو!» هر خرافه و مزخرفی را با تقلید کورکورانه خود پذیرا می شوند ، و هر باطل و مجازی را با آغوش باز استقبال می کنند . این روش موجب از بین رفتن حق و عدالت ، واقع و نفس الامر خواهد شد . این تقلید موجب حکومت ظالمان و قُلدران و زیر پا رفتن مظلوم و ستم کشیده است . این مسأله موجب صعود جاهل بر قُلل زعامت و مغلوبیت اعلم و اولی ، و کناره گیری افراد ذیصلاح و واجد شرائط راهبری خواهد شد . این مسأله باب علم و تحقیق را سدّ ، و از پویائی و حرکت علمی جامعه بشریت جلوگیری می نماید . اگر تقلید نبود ، ابوبکر بجای علیّ بر مسند خلافت تکیه نمی زد ! و اگر تبعیت کورکورانه امت پیامبر از مشتی سالخورده ریش سفید مکار حيله گر و حقه باز نبود ، دخت پیامبر بین در و دیوار مصدوم و مقتول نمی گشت ! اگر تقلید نابخردانه آنها از گروهی قداره بند و شایعه پراکن و کودتاچی نبود ، این مصائب و ابتلائات از زمان رحلت رسول خدا تا زمان حاضر و پس از این بر امت اسلام و شیعه نمی رفت ! آری ، تمام این خیانتها و جنایتها و گرفتاریها و توسری خوردنهای مسلمین از کفار و ملحدین ، ناشی از مصیبت تقلید بیجا و تبعیت محضه و غیر محققانه اصحاب رسول خدا از مشتی اوباش و ناصالح و فاسد و مفسد می باشد . و این سیره غالباً در طول تاریخ در جریان بوده است .

مع الأسف جامعه علمی و دینی ما از این مصیبت عظمی مستثنی نگشته ، و درد ناشی از این سیره باطله و منهج خلاف هنوز چشمان اکثری از قاطبه علم و روحانیت را متألم و رمدار می نماید . هنوز در بعضی از شهرها و اماکن متبرکه هستند گروهی که

تعلّم و تدرّس علوم الهی و حکمت متعالیه و عرفان حقّ را محکوم و مطرود و حرام و بدعت و کفر و شرک و ضلالت و غوایت می‌دانند .

عجبا ! مطالعه کتب ملحدین از عامّه همچون ابن تیمیّه از خدا بی‌خبر ، جائز و خرید و فروش آن مباح ، اما کتب حکماء عالیمقام اسلام و مفاخر تشیّع باید مطرود و معطل بماند .

اگر طلبه علوم دینی که پاسدار مکتب تشیّع و زعیم دفاع از حریم ولایت و امامت و توحید است را از تعلّم و خواندن فلسفه متعالیه اسلامی مانع شوید ، چه کسی جواب شُبّهات ملحدین و منحرفین در کمین نشسته و کارکشته غرب و شرق را خواهد داد ؟ آیا با روایات فقهی طهارت و صلوة می‌توان به این مسائل پرداخت ؟ و یا با تعبّد به ظواهر آیات و روایات می‌توان از عهده چنین مهمّی برآمد !؟

می‌گویند : فلان عالم تعلّم حکمت را حرام کرده ! شما حتّی در فروع حقّ تقلید از او را ندارید ، چطور در اصول اعتقادی از او متابعت می‌نمائید !؟ و مگر با حرف این و آن انسان می‌تواند از مکتب حقّ و مرام خود دست بردارد و صرفاً بجهت موقعیت یک فرد - گرچه کاذب و غیر واقعی - بدون تفحص و تأمل تامّ به طرفی متمایل گردد ؟ مگر وجهه ظاهر و تشّان به بعضی از شؤونات - هر چه می‌خواهد باشد - حجّیت اتّباع در مقابل حقّ را تمام می‌نماید ، و انسان را در برابر سؤال و جواب در پیشگاه عدل الهی معذور می‌دارد !؟

در آیه شریفه گرچه اطاعت از والدین در مرتبه اعلای از اهمّیت و التزام مطرح شده ، ولی متابعت آنها را در قبال حقّ صریحاً مطرود و محکوم نموده است : **وَإِنْ**

جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ^۱ تا چه رسد به

دیگران!

۱ - سورة العنکبوت (۲۹) قسمتی از آیه ۸ .

اساتید ایشان در علوم مختلفه ، و آشنائی با مرحوم انصاری

اساتید ایشان در فقه و اصول : مرحوم آیه الله العظمی ، وحید عصر و فرید زمان ، آقای حاج شیخ حسین حلّی - أعلى الله مقامه - و آیتین علمین : حاج سیّد ابوالقاسم خوئی و حاج سیّد محمود شاهرودی - رحمة الله علیهما - بودند . و از آن حضرات دوره‌های اصول ، و بیع و خیارات مکاسب و صلوة جمعه و اجتهاد و تقلید را به یادگار گذارد . همچنین در فنّ رجال و درایه و حدیث از محضر پر فیض آیه الله العظمی ، رجالی کبیر ، مرحوم حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی - أعلى الله مقامه - بمدّت هفت سال استفاده نمود .

پشتکار و کوشش غریبی که در این مدّت از وی بروز و ظهور نمود ، او را در بین تمامی فضلاء و علماء نجف اشرف مشارّاً بالبنان نمود ؛ بطوریکه اقران ایشان در محضر آیه الله العظمی حاج سیّد عبدالهادی شیرازی شهادت دادند : اگر سیّد محمّد حسین به ایران مراجعت نکند و در نجف بماند ، مرجعیّت شیعه مطلقاً در اختیار او قرار خواهد گرفت .

باری ، در این دو سه سال آخر اقامت در نجف ، مرحوم رضوان جایگاه ، آیه الحقّ و الیقین ، و سندالعرفان و ترجمان القرآن المبین ، آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی - رضوان الله علیه - برای زیارت عتبات عالیات به نجف مشرف می‌شوند و باب مراوده و مودّت و ارادت بین ایشان و علامه طهرانی مفتوح می‌گردد ؛ و مرحوم حاج شیخ عبّاس قوچانی توصیه می‌نمایند که از این به بعد به دستورات مرحوم انصاری توجّه و اهتمام ورزند . و این ارتباط تا ملاقات با حضرت حدّاد - رضوان الله علیه - ادامه می‌یابد و دائماً مراسلات بین آن دو برقرار می‌بود .

مرحوم انصاری در این نامه‌ها، دستورات سلوکی را مرتباً گوشزد می‌نمود. اعراض از دنیا و توجه به نفس و ضنّت بر عمر و اوقات، و احتراز از مجالست با علماء سوء و اهل هوی، و عدم ورود در مجالس پرهیاهو، از دستورات اکیده ایشان در این مدّت بود.

مراوده و مصاحبت علامه طهرانی با بزرگان و متشخصین طائفه عرفان و سلوک الی الله که جامع طریقین ظاهر و باطن و متوغلّ در جهتین شریعت و طریقت بودند، همچون علامه طباطبائی فیلسوف و حکیم علی‌الاطلاق و عارف واصل، و مرحوم آیه الله حاج سیّد جمال‌الدین موسوی گلپایگانی و مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری و مرحوم آیه الله آقای سیّد عبدالهادی شیرازی و مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس هاتف قوچانی، و همچنین با بعضی دیگر از شاگردان مرحوم قاضی از یک طرف، و حشر و نشر با اساتید برجسته حوزوی در همه فنون و با همه انظار و آراء گوناگون موجب تحقّق و تبلور جامعیتی در ادراک و بصیرت به مغزی و اساس تشریح و منهاج و ممشای حضرات معصومین صلوات الله علیهم أجمعین از طرف دیگر گردید؛ جامعیتی که بر محوریت عرفان حقّ و یقین به حقّ و نفس‌الأمر بتمام معنی‌الکلمه و عمل به آن در هر شرائط بدون هیچگونه تسامح و مجامله متأثر از کثرات ضالّه و مضلّه و مصلحت‌اندیشی‌های ناصواب دور می‌زند.

آشنائی با مرحوم حدّاد، و بازگشت به موطن به امر استاد

سرانجام پس از هفت سال توطن در نجف و اشتغال به تربیت و تهذیب و وصول به اعلیٰ مدارج علمی و دروس حوزوی و أخذ اجازات از اساتید فنّ، خداوند متعال توفیق اتصال و فیض حضور مبرزترین شاگرد عرفانی مرحوم قاضی، عارف کامل و سالک واصل، سند العرفاء الربّانیین و قدوة الاولیاء الالهیین، نادره عرصه توحید و

فاتح قُلل عماء و تجرید : حضرت آية الحقّ و العرفان حاج سيّد هاشم موسوی حدّاد -
رضوان الله عليه - را به ايشان عنایت فرمود . موقعيت و منزلت مرحوم حدّاد را با وجود
ادراك اعظام از اولياء و فحول از اكابر عرفاء می توان از عبارت مرحوم علامه طهرانی در
كتاب نفيس «روح مجرد» استنباط نمود . ايشان در صفحه ۲۹ از طبع جديد از ملاقات و
شرف حضور خود با مرحوم حدّاد چنین یاد می نمایند :

« چقدر مناسب حال من سرگشته خسته رنج دیده بود در سالیان متمادی با
وصول به این کانون حیات و مرکز عشق حضرت سرمدی این غزل خواجه حافظ
رضوان الله عليه :

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم»
این مرد دیگر با سائر از اولياء و مقربین تفاوت داشت . او ذرّ یگانه‌ای بود در
کنج عزلت و انزواء ، گوهر تابناکی در بوته نسیان و اجمال ، اکسیری که مس وجود را
مبدل به زر سرخ نمود ، و ذره بی مقدار را به چشمه خورشید جهانتاب می‌رسانید . او
چیز دیگری بود . قویترین تلمیذ سلوکی و عرفانی نادره دهر : مرحوم سيّد علی قاضی ؛
و سالک واصل عارف ، فانی فی الله و باقی بامر الله ، جهانی در مثال یک قالب و
دنیاى در کالبد یک تعین ، حائز جمیع مراتب ملک و ملکوت ، جامع کلیه عوالم ناسوت
و جبروت و لاهوت . از اینجا دیگر سيّد محمد حسین آن شخص سابق نیست . او به
جهانی دیگر راه یافته و چشمانش به افق دیگری باز شده است .

این مسأله بیانگر بینش عمیق ايشان نسبت به موقعيت و مرتبه وجودی هر کس
در عین علو مقام و مجد و عظمت و تعالی روحی آنان است . و بر این اساس ، کيفيت و
نحوه ارتباط سلوکی و مرتبه اطاعت از آن فرد را مترتب می نمودند . ايشان مرحوم آقا
شيخ عباس قوچانی را به فردی دور از هوی و صادق توصیف می نمودند ؛ و تعابیر ايشان
از مرحوم علامه طباطبائی و آخرین استاد سلوکی ايشان در مدت اقامت در نجف اشرف :

مرحوم آیه الله انصاری گذشت . جالب توجه اینکه علامه طهرانی در عین اعتقاد وثیق به مرحوم انصاری با آن علو مقام و رفعت شأن همواره با تأمل و دقت در امور مربوط به ایشان و دستورات می‌نگریستند ، و چه بسا در بعضی از موارد رعایت احتیاط را بعنوان اقرب طرق از نظر دور نمی‌داشتند . اما قضیه در مورد مرحوم حداد طور دیگری بود . مرتبه و منزلت مرحوم حداد در نگرش علامه طهرانی به نحوی بود که اصلاً وجودی برای خود در قبال حضور او و مجالی در مزار سنجش مبانی خود در اوامر و نواهی او نمی‌یافتند . بارها می‌فرمود : من در مقابل حداد صفرم !

آری رمز موفقیت و موقعیت استثنائی علامه طهرانی در بین ستارگان آسمان معرفت و تجرد و توحید همین بود . و در مقام تفکر و اعتقاد و التزام به عالی‌ترین و راقی‌ترین آن می‌اندیشید و در مقام عمل به متقن‌ترین و مبرم‌ترین آن اقدام می‌نمود .

بطور کلی علامه طهرانی در رعایت انطباق عناوین و تعابیر از مراتب افراد با واقعیت و نفس الامر آنان دقتی و سواس گونه داشتند . چنانچه در دفاع از حریم امامت و ولایت ، اطلاق لفظ امام را بطور مطلق بدون مضافاً الیه مثل جماعت ، جمعه ، مسجد و غیره بر غیر امام معصوم علیه السلام جائز نمی‌دانستند . چنانچه در جلد هجدهم از «امام شناسی» در این مورد بیاناتی کافی و شافی دارند . همچنین اطلاق لفظ اولوا الامر را بر غیر معصومین یا استفاده از عناوینی چون علیّ زمان یا حسین زمان را حرام می‌دانستند . در تشبیه شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی ایران به ذراری حضرت سید الشهداء و یا حتی به خود آن حضرت سخت برمی‌آشفتنند . و یا تعبیر از واقعه کربلا را چنانچه بعضی گفته‌اند : محرم ماه پیروزی خون بر شمشیر ، صحیح نمی‌دانستند و معتقد بودند این شعار اختصاص به جامعه شیعی و مسلمان ندارد ، بلکه ممکن است حتی از غیر مسلمین صادر شود ؛ و بجای آن شعار : محرم ماه پیروزی حق بر باطل را مطرح می‌نمودند .

همینطور اطلاق لفظ ولی را بر شخصی که هنوز از مراتب کثرات عبور نکرده و تبدل جوهری در حقیقت نفس و ذات او بواسطه فناء محض در ذات حضرت احدیت حاصل نگردیده است ، و سفر من الخلق إلى الحق او بالکلیه به پایان نرسیده و بقاء بعد الفناء فی ذات الله برای او میسر نگردیده است را شرعاً حرام می دانستند .

علامه طهرانی که گمشده خود را در وجود حضرت حداد - رضوان الله علیه - یافت و ظهور مراتب اسماء و صفات و ذات حضرت احدیت را جلوه ای سوای سایر مظاهر و جلوات کمال او دید ، با تمامی شرایش وجود مطیع و منقادش گشت و دریچه دل بر غیر او بست ؛ و بر لوح دلش جز الف قامت او نقش نبست . وجودش همه طلب بود و تمنی ، ذکرش دائماً یاد او و ذکرش پیوسته سودای او . در نامه ای که برای یکی از دوستانش می نویسد در مطلع آن ، استاد و مراد خود را چنین می ستاید :

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

سلامهای پیاپی و درود پی در پی و تحیات وافره و ادعیه خالصه بر آستان حضرت محبوب باد که افق مقدس عالم دل را مکان خود فرمود ، و با ولایت تامه خود متصرف در کون و مکان گردید . امروز شاه انجمن دلبران یکی است - دلبر (گرچه جز او هیچ نیست) همیشه دل بر آن یکی است .

نیکو رقیمه مبارکه زیارت و حقاً مطالب حقه ای است که خداوند بر زبان و دل شما جاری ساخته است ، نه مبالغه و اغراق ؛ گرچه باید گفت : تازه این تمجید و تحسین در حدود فکر ما است ، نه رسا به قامت او ؛ و این اندیشه در ظرف تعقل ما ، نه محیط بر بحر فضل او . آب دریا را به پیمانانه پیمودن غلط است ، و امواج بادهای تند را با غربال محدود نمودن و با دستار مقید کردن نه صحیح .

وَإِنَّ قَمِيصًا خِيطَ مِنْ نُسُجٍ تِسْعَةٍ وَعِشْرِينَ حَرْفًا عَنْ مَعَالِيهِ قَاصِرٌ^۱

باری هزار بار شکر که گرچه نه درخور خریداران اوئیم ، چون نه ثمنی در دست و نه مثنی محدود ، لیکن در زمرة بعرضه درآمدگان بازار او و زمرة مشتاقان جمال و الوهان حریم درگه او .

بهر طرف که نگه می‌کنم تو در نظری چرا که بهر تو در دیده جایگاهی نیست»
مرحوم حدّاد به علامه طهرانی دستور مراجعت به ایران و رجوع به حضرت آیه الله انصاری را می‌دهند و ایشان بدون لحظه‌ای درنگ و تأمل دستور استاد را اطاعت و به اتفاق عائله رهسپار ایران می‌گردند ، و در تحت تربیت و افادات مرحوم انصاری به اقامه جماعت در مسجد قائم در طهران و وعظ و ارشاد و برقراری جلسات هفتگی سیار می‌پردازند .

علامه طهرانی محور اساسی و اصلی افادات و ارشاد خود را بر تبیین معارف حقّه بدور از هر گونه شائبه کثرت و مجامله کاریهای متعارف و دخالت اهوئیه مغویه قرار داد و چه بسا معارضاتی با دیگران پیدا می‌نمود . در احتراز از ورود در مهالک نفس و شباک ابلیس نهایت اهتمام را می‌ورزید . از میان افراد ، مستعدینشان خصوصاً جوانان را در زمرة رفقای سلوکی درمی‌آورد و به تربیت آنان همّت می‌گماشت . بر خلاف سایر مساجد ، مسؤولیت وعظ و خطابه را غالباً خود عهده‌دار می‌شد . شبهای سه‌شنبه جلسه قرائت و تفسیر قرآن در مسجد قائم مستمرّ بود . در وقت اذان ظهر و مغرب به اقامه جماعت می‌پرداخت ، خواه کسی حضور داشت یا نداشت . هیچگاه دیده نشد رعایت مأمومین و ارادتمندان و بطور کلی مخلوق را بر رضای خالق ترجیح دهد .

باری ، بحث و گفتگوی در این زمینه را به مطالعه و غور در کتاب «روح مجرد» ارجاع می‌دهیم ، و به باقی سیر در حیات علامه طهرانی می‌پردازیم .

۱ - « بدرستیکه قبای معانی با تمام رسائی و دلالت خود از تأدیه کمالات و ارزش‌های والای تو عاجز است.»

روزی از علامه طهرانی سؤال شد: آیا عزیمت به ایران به جهت دستگیری و ارشاد سالکین راه خدا و تربیت نفوس مستعدّه بوده است؟ و آیا این سفر هیچ ثمره و دُخری برای خود شما نداشته است؟ ایشان فرمودند:

« دستورات اولیاء الهی در مرحله اول در راستای مصلحت خود انسان است، گرچه نفع و خیری هم به دیگران برسد و آنها هم متمتع و بهره‌مند گردند.» پس از چند سال مرحوم انصاری به رحمت خدا می‌رود، و علامه طهرانی بالکلیه در تحت اوامر و دستورات سلوکی اجتماعی اخلاقی مرحوم حدّاد قرار می‌گیرند. ایشان در اجرای منویات حضرت استاد عهده‌دار تمشیت امور مسجد قائم می‌شوند؛ و از همان ابتدا با مشکلات عدیده و کارشکنی‌های مخرب متصدیان مسجد مواجه می‌شوند. و لهذا پیوسته با متصدیان امور در کشمکش و مرافعه بسر می‌برد. در بیان احکام شرع و تبیین مرّحق هیچ ملاحظه‌ای در ضمیر او نمی‌گنجید و مصداق تامّ لا یخافون فی الله لومة لائم بود. گوئی وجود متنزل مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السّلام است که اینک در برابر، به اجرای احکام الهی قیام نموده است. بارها از طرف دیگران و سایر متصدیان مورد طعن و قدح واقع گردیده که فلانی با مریدان همراهی و مساعدت نمی‌نماید؛ چنانچه در وقت اقامت در نجف اشرف نیز بر همین طریق و منهاج اکیداً ابرام می‌ورزیدند و با بسیاری از جریانات که معتقد بودند در بسیاری از موارد انسان باید مصلحت وقت را بر رضای الهی ترجیح دهد به ستیز بر می‌خاستند. و چون سیر و سلوکی مستقیم و خلاف منهج کلی، و طرز فکری همراه و همگام با مشی تکاملی خود داشتند، دائماً از این موضوع در رنج و تعب بوده، و جامهای مسموم و جرعه‌های زهرآگین این تصادم و تعارض را یکی پس از دیگری سرکشیده و می‌نوشتند. بارها می‌شد که از استاد خویش اجازه رها نمودن مسجد و عدم تصدّی این امور را می‌نمودند، و هر بار با پاسخ منفی ایشان روبرو می‌شدند. جدیّت و اهتمام به تربیت جوانان مستعدّ و مردان راه خدا به اندازه‌ای در ایشان

قوی بود که تمام این مصائب و ناملایمات را به جان خریدار می‌شدند تا دلسوخته‌ای را به راه و دلشکسته‌ای را به سامان آورند. روزی می‌فرمودند: «قسم بخداوند یکتا در تمام مدت بیست و دو سالی که در طهران بودم یک ساعتش را به اختیار و میل خود نگذراندم! و اگر دستور استاد نبود، امکان مراجعت به ایران و سکونت در طهران و تصدی این امور برای من مستحیل بود.»

گاهی می‌فرمود: «من بین خود و خدا مسائلی در رابطه با این مشکلات و مطالبی که بر من آمده است دارم که تا بحال به احدی نگفتم و جز خداوند کسی از آن اطلاع ندارد.» روزها می‌شد که در وسط زمستان سرد و زمین پر برف و یخبندان عجیب و غریب آن موقع طهران، بجهت ضیق مالی و نبود امکانات، پیاده از منزل خود واقع در خیابان آهنگ به مسجد قائم می‌رفتند و مراجعت می‌نمودند (با توجه به فاصله‌ای در حدود یک فرسخ) باز برای نماز مغرب و عشاء، با پای پیاده حرکت می‌کردند و پیاده برمی‌گشتند؛ و این در حالی بود که به کسالت رماتیسم مفصلی مبتلا بودند. می‌فرمودند: «شبها در اثر این رفت و آمد از شدت درد تا صبح نمی‌خوابیدم، و پایم را روی منقل کرسی می‌گذاردم تا گرم شوم و از درد و الم آن کاسته گردد.» این قدرت روحی و اهتمام به امتثال امر استاد بود که با وجودی که حتی برای یک لحظه راضی به تقبل این مسؤولیت نبودند اینطور متعهدانه عمل می‌نمودند! و نسبت به ادای تکلیف و اطاعت از دستور استاد در حدّ ما لا یطاق قیام می‌فرمود.

در جلسات روز جمعه سخنان حول مسائل اخلاقی و اجتماعی و لزوم نگرشی مجدد در حوزه‌های مختلف اندیشه اسلامی و ایجاد حکومت عدل و نظام اسلامی و دمیدن روح حیات و زندگی در کالبد بی‌جان ملت اسلام دور می‌زد. جلسات ایشان محیی و بیدار کننده بود. هر کس یک مرتبه در این جلسات شرکت می‌نمود کارش تمام، و در حوزه فعالیت مکتبی ایشان وارد می‌شد.

ایشان معتقد بودند که از اقدام سیاسی بدون تحوّل فرهنگی در اذهان خمود و بی‌خبر امت اسلامی طرفی بسته نخواهد شد. و از طرفی هیچ محدودیتی را در ظروف مختلفه و تقیّدی را در این تحوّل عظیم پذیرا نبودند.

مکتب اسلام، مکتبی منطبق بر فطرت و مربّی و شکوفا کننده استعدادها و ذخائر فطری است، و موصل به اهداف و غایات کمالی آلی است، و هر کس در هر شرایطی از این نعمت عظمای الهی برخوردار است و این نعمت اختصاص به گروهی دون دیگری ندارد. لذا بر خلاف اعتقاد عدّه‌ای، دامنه تبلیغ و دعوت به حکومت حقّه الهی را منحصر در قشری خاصّ و شرائطی استثنائی نمی‌دیدند. ایشان معتقد بودند لوادار و پرچمدار مکتب اسلام، صاحب مقام ولایت عظمای الهیه حضرت بقیّه الله حجّه بن الحسن العسکری ارواحنا فداه می‌باشد و باقی افراد اعمّ از جاهل و عالم، زن و مرد، ملتزم و غیر ملتزم، سیاسی و غیره تمامی در تحت رعایت و عنایت آن بزرگوار و بر یک نسق و استواء واحد قرار دارند، و کسی را یارای ادّعای زعامت و کدخدامنشی و انحصار ولایت در وجود خود نیست. همه افراد عیال صاحب ولایت کلّیه و او پدر و صاحب اختیار همه و از خود انسان به انسان نزدیکتر است و بس! و لهذا با این نگرش باب مذاکره و تبیین مواضع حقّه اسلامی و انسانی را برای جمیع افراد ملت ایران اعمّ از شاه و دولت، صالح و طالح، عالم و غیره، محجّبه و مکشّفه حتّی افراد معلوم الحال باز می‌دانستند و دعوت به توحید و تحقیق حکومت حقّه را حقّ طبیعی و اوّلی جمیع افراد جامعه می‌دیدند؛ حتّی برای غیر ملتزمین به اسلام و سردمداران دول خارجه حقّ حیات و زندگی سرمدی و سعادت ابدی قائل بودند، و می‌فرمودند: مگر آنها بشر نیستند و از مواهب فطری و استعدادهای بالقوه که در وجود ما هست بی‌نصیبند؟ و مگر پیامبر برای همین مشرکین مبعوث نگشته است؟! چرا ما باید با وجهه و نمادی غیر اسلامی و غیر

انسانی با آنان برخورد نمائیم که این برخورد در حوزه اندیشه و تفکر و مبانی فطری آنان جایی نداشته باشد و روزنه شکوفائی حقائق خفته در کمون آنان را مسدود نمائیم و نهال مستعد قوام و باروری استعدادهای بالقوه را بخشکانیم!؟

بر این اساس با بسیاری از علماء و شخصیت‌های مختلفه در راستای اجراء منویات طلائی خویش مذاکره و ارتباط برقرار نمودند که از جمله رهبر فقید انقلاب حضرت آیه الله خمینی - رحمه الله علیه - بود؛ و ایشان را تشویق و ترغیب به قبول زعامت و حمل لواء و پرچم این نهضت مقدس و جریان عظیم کردند، و قول همکاری و مساعدت را در صورت استمرار تشریک مساعی و مشاوره و تبادل انظار و افکار دادند. ناگفته نماند که در این راستا چه بسا با کارشکنی‌ها و ابراز و اظهار و اقدام غیرمسئولانه بسیاری از ائمه جماعات و روحانیون مواجه شدند که نفس را از ایشان می‌گرفتند و خستگی راه را بر جانشان می‌نشانند. می‌فرمود: من در ابتداء کار اینطور فکر می‌کردم: از آنجا که مسیر، مسیر تحقق عدالت و احیاء فرائض و سنن الهی و قیام به امر پروردگار و بطور کلی از هر جهت عین رضای الهی است، علماء و روحانیون قطعاً پیشاپیش صفوف فشرده ملت گام‌های مؤثری برخواهند داشت، و ثقل این بار گران را بر دوش ما تخفیف خواهند داد، ولی نمی‌دانستم که در آتیه با چه افرادی روبرو خواهم شد؛ افرادی که هم و غم آنها فقط و فقط توغل در کثرات و هواهای نفسانی است و تنها چیزی که در مخیله آنان جایی ندارد قیام به فرائض و مرضای الهی است.

و مع ذلک کله، علامه طهرانی با تمامی توان و نهایت جدیت برای تحقیق آرمان الهی خویش پیش رفت تا آنجا که در مجلس تحلیف که بین ایشان و مرحوم آیه الله میلانی - رحمه الله علیه - و مرحوم سرلشکر ولی الله قرنی در مشهد مقدس واقع شد

، هر سه نفر قسم خوردند که تا پای جان از هیچ کوششی برای تحقق این هدف مقدس کوتاهی نورزند .

مع الأسف پس از واقعه سنهٔ چهل و دو و دستگیری حضرت آیه الله خمینی و آزادی ایشان از زندان ، بعلی این مشاوره و تبادل فکری که شرط اساسی همکاری و همگامی علامه طهرانی با رهبر انقلاب بود استمرار نیافت و علامه طهرانی بالکل از جریانات و مسائل انقلاب منعزل و کناره گیری نمودند . جای تأسف اینکه در تمامی نوشتجات تاریخی انقلاب اسلامی ایران و کتب مدوئه از مؤلفین محترم سخنی از یک چنین شخصیتی که نقش کلیدی و محوری را در تکون انقلاب اسلامی ایران داشت بمیان نیامده و یا بنحوی سطحی و بسیط از آن عبور شده است ، بطوریکه عموم افراد ملت ایران و سایر ممالک خارجه از این موضوع کمترین اطلاعی ندارند .

اصول تربیتی و منہاج و مبنای ایشان در مسائل مختلف

بطور کلی اساس ارشادات و ممشای تربیتی علامه طهرانی بر سه محور قرار

داشت :

اول : عامهٔ مردم از هر طبقه و صنف ، که با شرکت در مسجد قائم و بیانات اخلاقی ، اجتماعی ، سیاسی و غیره در روزهای ماه مبارک رمضان و شبهای سه شنبه و اعیاد و وفیات مباشرتاً عهده دار آن بودند و عامه را از آن منتفع می نمودند . بسیاری از کتابهای مؤلفهٔ ایشان ثمرات آن دوران از وعظ و ارشاد و مناظر مسجد قائم می باشد . اغلب سخنرانیهای مذهبی را در مناسبتهای مختلفه ، خود متقبل می شدند و کمتر از دیگر وعظ در این زمینه دعوت می شد . و سالها در شبهای سه شنبه پس از قرائت قرآن ، به تفسیر کتاب مبین می پرداختند . و چند سالی هم به شرح و بیان احادیث معراجیه در جلد

هفدهم «بحار»^۱ اشتغال داشتند. و در سالهای آخر اقامت در طهران اغلب، اباحت امامت و توحید را مطرح می نمودند.

مرحوم علامه طهرانی به طور کلی محور ارشادی خود را بر دستگیری از عامه مردم از جمیع طبقات تحصیلکرده، عالم و عامی، دانشگاهی و غیره قرار داده بودند. یکی از طبقاتی که بواسطه حسن سلوک و برجستگی سیرت و آداب مجذوب ایشان گردیده بودند، پزشکان و اطباء، خصوصاً در مشهد مقدس بودند. رفتار اسلامی و خلق کریم و بیانات شیرین و مطابق با مقام و درخور ادراک و بینش آنان، و بطور کلی مشاهده آثار و صفات اولیاء الله از وجود مبارک ایشان، آنان را به صوب جلاوت روحی و معنوی ایشان سوق می داد. تواضع و عمل به دستورات پزشکان بدون هیچگونه اعتراضی و کلامی، و تفویض اختیار معالجات و تداوی - با توجه به موقعیت اجتماعی شاخص و بارزشان - عمیقاً آنها را تحت تأثیر قرار می داد. بطوریکه در هر بخشی و طبقه ای که بودند، گروه زیادی از متصدیان آنجا از هر صنف و گروهی مجذوب ایشان می گردیدند؛ و جالب اینکه دیگر رها نمی کردند و پیوسته جويا و مستفسر و پی گیر می شدند.

در تمام کسالتهای مختلف، از سنگ صفراء، دیسک کمر، پارگی شبکیه و عمل جراحی، سکت قلبی و غیره، ابدأ و ابدأ یک کلام از ایشان مبنی بر میل رفتن به خارج و انجام مداوا در حکومت های کفر شنیده نشد، و بشدت این موضوع را مطرود و محکوم می نمودند.

در جریان کسالت انسداد سنگ صفراء، با وجود سفارشات و تأکیده های فراوان مبنی بر رفتن به خارج و با وجود همه گونه امکانات سفر، ایشان رو به اطباء معالج نموده و فرمودند: «من چگونه به خارج بروم، و از مملکت اسلامی به ممالک کفر و الحاد و دشمن قسم خورده اسلام پناه ببرم! آیا این ننگ نیست که بگویند: یک عالم شیعی با

۱ - «بحار الانوار»، طبع کمپانی

وجود اطباء حاذق و مسلمان و نماز خوان ، از مملکت اسلام بیرون آمده و خود را در اختیار یک مشت پزشک شراب‌خوار همه کاره از خدا بی‌خبر در مملکت کفر قرار داده است؟! این ننگ اسلام است ، ننگ تشیع است . اسلام عزیز است ، منیع است ؛ و این کارها مخالف با عزت اسلام است . من اگر چه از دنیا بروم تن به این ذلت و نکبت نخواهم داد!

هنگام کسالت ، با وجود اصرار شدید اطباء بر آمدن به منزل ، خود به مطب آنان مراجعه می‌نمودند .

حال ببینید این عمل و کردار چه تأثیری در آن طیف از اطباء بوجود می‌آورد و چگونه آنانرا منقلب می‌نماید ، و آنها را با چه پدیده‌ای روبرو می‌سازد ! پدیده‌ای که شاید کمتر با آن برخورد داشته‌اند . آیا این عمل ، ارشاد به حق و حقیقت و اسلام و روح دین و سنت پیامبر و سیره ائمه هدی علیهم السلام و توجه به عوالم بالا و انسانیت و شرف و عزت نیست ؟

نکته بسیار قابل توجه و فوق‌العاده مهم در اینجا اینست که : تمام این مسائل و تمکین در برابر تقدیر الهی و سپردن امور به دست اطباء و مهره فن در حالی است که ایشان بعنوان یک سالک و عارف کامل ، مظهر جمیع اسماء و صفات الهیه بوده ، و اهل فن مطلعند : کسی که به این مرحله برسد دیگر مسأله‌ای برای او مجهول و کاری برای او غیر مقدور نخواهد بود . و در بیان بزرگترین اعجاز از برای ایشان همین بس که برخورد ایشان با این امور بنحوی بود که گویا بهیچوجه از کم و کیف مطلب ، و از ضرر و صلاح کار اطلاعی ندارند و چنان تسلیم در برابر مشیت حضرت حق بودند که گویا راهی جز این و طریقی سوای این مسیر ، معین و مشخص نگردیده است .

روزی یکی از اطباء معروف و متخصص در جراحی مغز و اعصاب در مشهد ، بنام آقای دکتر حاج علیرضا بیرجندی - سلمه الله تعالی - که از دوستان و رفقای

صمیمی ما می‌باشند ، به ایشان اظهار می‌داشتند: « من مریضی حرف شنوتر از شما تا بحال ندیده‌ام! »

آری ، اینچنین بود سیره و دیدن ایشان در برابر خواست و مشیت پروردگار و تنظیم امور بر وفق نظام احسن ، بطوریکه ابدأ ذره‌ای از این منهاج و مسیر تخطی و تجاوز نمی‌نمودند ، و همین امر موجب جلب و جذب افراد به ایشان گردیده بود . صحبت در این زمینه بسیار است و این مختصر را مجال بیش از این نمی‌باشد .

محور دوم : تربیت شاگردان سلوکی و حرکت نفوس مستعدۀ الی الله و الی لقائه می‌باشد . ایشان در طول مدت بیست و دو سال توطُن در طهران و بیش از شانزده سال اقامت در ارض اقدس مشهد رضوی ، با بیانات عرفانی و توحیدی و کلمات حکمت‌آمیز خود ، نفوس بسیاری از دل‌باختگان سُبُل سلام ، و قلوب کثیری از مستعدین حرکت الی الله ، و مهاجرین به خدا و رسول را مجذوب این مرام و مکتب نمودند . و با تربیت عملی و دستورات سلوکی و تشکیل مجالس ذکر و انس ، آتش شوق را در سینه محبین و سالکان طریق محبوب مشتعل می‌نمودند .

محور سوم : تربیت طلبان و دانشجویان علوم اسلامی بر اساس اصول موضوعه و مبانی متّخذۀ از فقه اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین بود - فقه بمعنی عام - بدون هیچگونه شائبه‌ای از دخالت وهم و تخیل ، و بدور از هر گونه دخل و تصرف ، و مبرّی از هر آفت و بلیّه .

ایشان معتقد بودند : باید طلبه را بر اساس سنن قطعیه و سیره مأثوره و متّخذۀ از متن احادیث و روایات وارده از ائمه علیهم السلام تربیت نمود . و تمام آراء و اهواء باطله و ضالّه و مُضَلَّه را بایّ نحو کان و به هر طریق و در هر ظرف و تعین باید بدور انداخته ، و فقط و فقط چشم و عقل را به منهج راستین و صراط مستقیم و ممشای قویم آن حضرات دوخته و بکار انداخت .

و در این زمینه موفق به تربیت و تعلیم عدّه کثیری از طلاب و فضلاء بر همین نهج مذکور و طریق معهود گردیدند، که هر کدام از آنان زمینه‌ای مستعدّ برای هدایت خلق سرگردان، و چراغ پرتو افشانی برای دستگیری در ظلمات و بّوادی هائله می‌باشند. و با استمداد از توفیقات الهی در آینده‌ای نزدیک مصداق کلام امام صادق علیه‌السّلام: **أَنْتُمْ وَاللَّهِ نُورُ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ** خواهند گردید؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**.

مرحوم علامه طهرانی در این قسمت و در این محور سعی بلیغی نمودند؛ و غالب از امور مصروفه خود را به این امر مهمّ و حیاتی اختصاص می‌دادند. و همچنانکه خود بارها و بارها می‌فرمودند: مشکل اصلی جامعه، عدم وجود علماء عامل و فقهاء بصیر به مکتب اهل بیت علیهم السّلام، و وارد به مرام و ممشای ائمه معصومین علیهم السّلام است. و آنقدر در تحقّق این مسأله ابرام و اصرار می‌ورزیدند که می‌توان گفت این محور اساسی‌ترین مقطع از مقاطع حیات علمی و اجتماعی ایشان را بوجود آورده بود. در مجالس عمومی درحالیکه از اصناف و طبقات مختلف مردم (اعمّ از کسبه و مهندسین و پزشکان) حضور داشتند، علناً از طلب و فضلاء به عظمت یاد می‌نمودند، و وجهه آنانرا به رخ دیگران می‌کشیدند و با جلال و کرامت از آنان تجلیل بعمل می‌آوردند.

ایشان در طول سال در دو نوبت (روز نیمه شعبان و روز عید غدیر) طلباب جوان و درس خوانده را که آمادگی **تلبّس** به لباس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و زیّ علم و معرفت را داشتند معّمّ می‌نمودند؛ و خود یک ساعت در ترویج و اهتمام به این امر حیاتی سخنرانی می‌نمودند و دسائس استعمار و حیّل و نقشه‌های شوم آنانرا برای از بین بردن این طیف و برانداختن این لباس و اضمحلال اهل علم و معرفت بازگو می‌نمودند. و در بعضی از ایّام با وجود کسالت مزاج و ناراحتی قلبی و پرهیز جدی اطباء از شرکت در مجالس عمومی در این مجالس شرکت می‌نمودند و در ضرورت تربیت

طلّاب علوم دینی و پرورش جوانان فاضل و عالم و عامل به مبانی اهل بیت علیهم السّلام به سخنرانی می‌پرداختند، و خود را به تعب و مشقّت و ازدیاد کسالت می‌انداختند و دلسوزانه همچون پدری مهربان و فداکار از این خطر مهیب که از هر طرف جامعه اسلامی ما را مورد تهدید قرار داده است یاد می‌نمودند.

مرحوم علّامه طهرانی فقه اسلام و درایت در مکتب اهل بیت علیهم السّلام را منحصر در فراگیری اصول مصطلحه و فقه کلاسیک و رجال و درایه معهوده نمی‌دانستند؛ بلکه تعلّم و تدرّس جدی حکمت متعالیه و عرفان نظری و تفسیر قرآن مبین، و اطلاعات وسیع و جامع از تاریخ اهل بیت عصمت سلام الله علیهم، و احاطه بر فقه عامّه و نظرات مخالف با خاصّه، و اطلاع از مسائل متداوله روز را در تحقّق این مهمّ دخیل، بلکه ضروری می‌دانستند، و همگان را بدان سو سوق می‌دادند. همانطور که استنباط احکام فقهی بدون اطلاع از ظرف حکم و شرائط فتوی در زمان صدور، و استقصاء تامّ در احوال حکم و حدود و تُغور موضوع امکان ندارد، بی‌اطلاعی از حقائق تفسیری قرآن مجید و عدم بصیرت در روایت غیر فقهیّه، و عدم آشنائی با معارف الهیّه موجب خلل جدی در فهم فقهی و استنباط احکام شرعی خواهد شد.

و از اینجاست که یک عالم دینی و زعیم جامعه اسلامی حتماً و حتماً باید واجد این شرائط مهمّه، و حائز این مراتب لازمه اصدار فتوی گردد، تا بتواند به حقیقت دین مبین و شریعت حقّه محمدیّه صلی الله علیه و آله و سلّم دسترسی پیدا نماید؛ و شرائط محیط و اوهام باطله نتواند در مسیر و ممشای او خللی وارد نماید. در این قسمت مناسب است به بعضی از مبانی ایشان در مسائل مختلف فقهیّه و اجتماعیّه اشاره نمود.

یکی از مهمترین مسائل قابل توجّه و ضروری‌الدّکر، عدم اهتمام بسیاری از علماء دین به اجراء و پابندی مبانی و اصول موضوعه شرعیّه، و توجیه و تأویل آنها بمقتضای مصالح عمومی و منافع شخصی و امیال و اهواء عامّه می‌باشد.

مرحوم علامه طهرانی درست در نقطه مقابل این طریقه ، منهاج و ممشای خود را در تطبیق صددرصد با موازین مستنبطه از کلمات وحی و سنن مأثوره از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین قرار داده بودند . و لهذا در بسیاری از مواقع سائرین از اهل علم و مُتَلَبِّسین به کسوت قداست و تقوی با مبانی ایشان به مخالفت برمی‌خاستند ، و نغمه‌های ناموزون و ناهنجار آنان بعنوان تحجُّر و تعصُّب و سرسختی و عدم نرمش و تفرُّد ، از هر گوشه و کنار شروع می‌شد .

یکی از مسائلی که مرحوم علامه طهرانی شدیداً علم مخالفت با آن را برافراشته بود و قاطعانه با آن برخورد می‌نمود ، ورود افراد در مسائل ربوی و ارتباط با بانکها و گرفتن وام و داد و ستد با مراکز ربوی کشور بود .

افرادی که برای محاسبه وجوهات به ایشان مراجعه می‌نمودند ، اگر اموال آنان مختلط به ربا بود نمی‌پذیرفتند ، و به حساب آنان رسیدگی نمی‌کردند . و آنها هم به دیگران مراجعه می‌نمودند ، و آنان نیز با حیل شرعی و طرق مختلفه مضحکه ، مفری جهت استخلاص عوام از یک طرف ، و وصول به حُطام دنیوی خود از طرف دیگر ، راهی بسوی نیران و سخط الهی و گرفتاری و وقوف در عرصات و عقبات حساب و

سؤال عالم قیامت می‌گشوندند ؛ **ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ**^۱.

روزی یکی از اصدقاء و رفقای خصوصی ایشان گفته بود که اگر با بانک معامله نکنیم ، نمی‌توانیم تجارت کنیم و معاملاتمان به رکود و ورشکستگی می‌انجامد . مرحوم علامه بدون هیچگونه ملاحظه و در نظر گرفتن موقعیت و حیثیات و شئون آن شخص ، در حضور دیگران می‌فرمایند: «در این صورت با لبو فروشی در سر چهار راهها امرار معاش نمائید!»

۱ - سورة الحج (۲۲) ذیل آیه ۷۳ .

در روزهای ماه مبارک رمضان ، بین نماز ظهر و عصر حدود یک ربع ساعت برای مردم مسائل شرعیّه مبتلا بها ، چون مسائل روزه بجهت خصوصیت زمان و معاملات و غیره را بیان می نمودند . و بخصوص مردم را از مراجعه به بانکها و اختلاط با اموال ربوی بشدت برحذر می داشتند ، و چه بسا با اعتراض مردم روبرو می شدند ؛ ولی ابداً بهیچوجه از بیان احکام شرعیّه تنازل و عدول نمی نمودند .

روزی یکی از معروفین تجار در بازار به ایشان برخورد می کند و می گوید : آقا شنیدم شما در مسجد قائم مردم را از معامله با بانکها و استقراض از بانک منع نمودید؟ ایشان در جواب می فرمایند : همین طور است ! او می گوید : آقا شما این را بدانید که در تمام طهران فقط شما قائل به حرمت مشارکت با بانک هستید ، و هیچیک از آقایان در این زمینه منعی ندارند ؛ و با جوهی مسأله را برای مردم بلا اشکال می نمایند ، و تمحلی جهت حلّ معضلات و گرفتاریهای آنان فراهم می آورند . ایشان می فرمایند : هر کس متعهد و مسؤول گفتار خودش است . من نمی توانم از آنچه تشخیص داده ام ذره ای تنازل و عقب نشینی نمایم ؛ دیگران به هر چه تشخیص می دهند عمل نمایند .

و پر واضح است که اگر علماء و متدینین بازار و کسبه از ابتداء با این امور بنحو شرعی و بر اساس حق رفتار می نمودند ، وضعیت اسف بار معاملات غیر شرعی و ربوی دامنگیر همگان نمی شد .

یکی دیگر از مسائلی که در ماه رمضان بارها و بارها به آن تذکر و اشاره می نمودند ، حرمت رجوع به حُکام ظلمه و وجوب ارجاع دعاوی و فصل خصومات به نواب عامّه ائمّه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و مجتهدین ذی صلاح و واجد شرائط قضاء و حکومت بود . و در این قسمت کتابهای مربوطه از قبیل «وافی» ، «وسائل الشیعه» و غیره را به مسجد می آوردند و روایات مأثوره را از روی کتاب برای مردم می خواندند ، و بشدت مردم را از مراجعه به محکمه های طاغوت و حلّ معضلات توسط

ایادی ظلم و جور برحذر می‌داشتند. و نتیجه و مآل آن محکمه‌ها را باطل، و منافع حاصله از آنها را سُحت و حرام و واجب‌الاجتناب می‌شمردند. حتی مراجعه به ایادی وجیه‌المله را جهت رفع مشکلات و برآورده شدن حاجات حرام می‌دانستند؛ زیرا موجب ضعف و زبونی و تملُّق و چاپلوسی برای مراجعین و اهل علم و استخفاف اسلام در برابر کفر و شرک قلمداد می‌گردید.

روزی یکی از دوستان به ایشان می‌گوید: «آقای سپهبد... در منزل خود مجالس روضه دارد، و بسیاری از آقایان و علمای طهران به منزل او تردد دارند و چه بسا از ایشان تقاضای رفع مشکلاتی از قبیل سربازی اقوام و بستگان و آشنایان و حلّ بعضی از موانع منافع دنیوی خود می‌نمایند، و ایشان هم به حلّ و فصل این مهمّ اقدام می‌نمایند. این مرد بسیار فرد متدیّن و نماز خوان و متعهّدی است، و در انجام مناسک مذهبی خصوصاً حجّ مضایقه و مسامحه ندارد؛ و بواسطه صدق و امانت و حسن عملش حکومت هم روی او حساب می‌کند و تقاضاهای او را به دیده اجابت و حسن قبول می‌نگرد. و خود من هم در مجالس عزاداری او شرکت نموده، و چه بسا اشعاری هم در رثاء و مدح اهل بیت علیهم السّلام قرائت می‌نمایم. خلاصه منزل او مملوّ از علماء و متدیّنین و اخیار می‌باشد، و هر کس به آنجا بیاید، با دست پر و حاجت مقضیه و حلّ مشکله و معضله خود مراجعت می‌نماید.»

علّامه طهرانی که سر خود را پائین انداخته بودند و به مطالب ایشان گوش می‌دادند، سر خود را بلند کردند و فرمودند: «أَمِينُ الْخَائِنِ خَائِنٌ». خیانت و جنایت این افراد دست کمی از سردمداران کفر و نفاق و مباشران ظلم و تعدی ندارد. بقاء و استمرار دستگاه استبداد نیاز به وجود افرادی اینچنین وجیه‌المله و متظاهر به صلاح و دیانت و متعبّد به شرعیّات و متخلّق به اخلاق نیکو و مردم‌پسند دارد؛ تا مردم به ظواهر مستحسنه و مظاهر جاذبه و نیکو فریفته شوند، و هوش و عقل و درایت از آنان ربوده شود. و در

نتیجه آنها خود را محامی و هوادار و چه بسا لوادار اسلام و مدافع از حریم علماء و متشرعین و قانون و مساوات و مواسات جا می‌زنند . و همواره در طول تاریخ ، ضمیر ائمه هدی و لواداران مکتب تشیع و علماء راستین مذهب اهل بیت علیهم السلام در اضطراب و تشویش بوده ، و از دست این علماء دل‌هایشان در خون ، و ناله مظلومیت و استغاثه آنان از این دنیاپرستان از خدا بی‌خبر صفحات کتب و مدارک ما را پر نموده است.»

مرحوم علامه طهرانی بشدت از منقبت تراشیهها و تعریفهای متداوله و مرسومه بین روحانیت بر حذر و گریزان بودند . در مسجد قائم هرگاه واعظی دعوت می‌نمودند ، اول با او شرط می‌گذاشتند که در منبر از ایشان تعریف نکند و اگر چنانچه تخلف می‌نمود بازخواست می‌نمودند .

روزی از ایام دهه عاشوراء برای شرکت در مجلس روضه‌ای به مسجد لاله‌زار طهران می‌روند . واعظی بر فراز منبر مشغول وعظ و ذکر مصیبت بود . پس از اتمام منبر خدمت ایشان می‌رسد و با زبان عذرخواهی از اینکه اسم ایشان را نمی‌دانسته ، و نتوانسته در بالای منبر از آن تعریفهای کذائی متداوله بنماید پوزش می‌طلبد . مرحوم علامه به ایشان می‌فرماید: «نخیر آقا جان ! شما اشتباه کردید . من اهل این حرفها نیستم . شما هم دست از این کارها بردارید و دیگر از کسی تعریف و تمجید نکنید . یک واعظ باید به دور از این مسائل صرفاً به وعظ و ارشاد بپردازد و نصائح مشفقانه را با مسائل باطله و مجازیه خلط ننماید ، و کلمات گهربار و حکم آموزنده حضرات معصومین علیهم السلام را با این باطیل و خرافات ممزوج ننماید ، تا حقائق الهیه بهتر و بیشتر در نفوس مستعدین و پندگیران استقرار و تمکین یابد.»

گاهی از ایشان سؤال می‌شد : چرا نمی‌گذارید به شما آیه الله بگوئیم ؟ می‌فرمودند : این بدان جهت است که الآن افرادی خود را معنون به این عنوان و متصف به این صفت نموده‌اند که من شرم دارم آن عنوان و آن صفتی که آنها او را بر خود

بسته‌اند ، بر خود قرار دهم . این برای من ننگ است که دیگران به من حضرت آیه الله بگویند ، درحالی‌که این عنوان به آنچنان افرادی تسری داده شده است !

در اینجا بی‌مناسبت نیست اشاره‌ای به عنوان « حضرت علامه آیه الله طهرانی

» که بر روی مجلّات کتابهای مؤلفه ایشان است بشود . همانطور که خود ایشان به شدت از این عناوین بیزار و برحذر بودند ، گاهگاهی بعضی از افراد جسته و گریخته مطالبی حول و حوش این عنوان مطرح می‌نمودند . حال صرف نظر از مقام ثبوت که به حقّ باید ایشان را بالحقیقه و بتّاً متحقّق به این معانی بلکه بالا و بالاتر و راقی‌تر دانست ، از جهت اثبات و انظار مردم این سؤال ممکن است مطرح شود که جمع بین این دو مسأله چگونه است ؟

روزی مرحوم علامه طهرانی فرمودند: « تا کنون بارها من این مطلب را کم و بیش از بعضی شنیده و پاسخی نداده‌ام . ولی اکنون می‌گویم : من نمی‌خواستم هیچ عنوانی و هیچ لقبی و هیچ وصفی از عناوین و القاب و اوصاف بر روی مجلّات کتب خود - غیر از همان تسمیه به سید محمد حسین حسینی طهرانی - بگذارم ؛ اما یک شب در عالم رؤیا دیدم گوینده‌ای را که از جانب پروردگار مرا مورد خطاب قرار می‌داد و می‌فرمود: « آقا سید محمد حسین ! ما این لقب (علامه آیه الله) را برای تو مقرر نمودیم ، و فقط تو مستحقّ این لقب و اّتصاف می‌باشی ، ولی فلان کس ... از انتشار و بازگو کردن این عنوان جلوگیری می‌کند ؛ به او تذکر بده تا دست از اینکار بردارد.» من هم طبق وظیفه و دستور از جانب ربّ العزّه مکلف شدم این عنوان را بر روی مجلّات کتب بگذارم ، حال مردم هر چه می‌خواهند بگویند.»

علامه طهرانی هر دو ماه یک بار جهت زیارت مرحوم انصاری - رضوان الله علیه - به همدان می‌رفتند و چند روزی از محضرش مستفید می‌گشتند ، تا اینکه پس از

چهار سال از هجرت به ایران مرحوم انصاری بواسطهٔ سکتة مغزی دار فانی را وداع و روح مطهرش به عالم قدس طیران نمود . با ارتحال ایشان علامهٔ طهرانی مستقیماً در خدمت مرحوم حدّاد قیام به طاعت و انقیاد مطلق و اخذ دستورات و اذکار و اوراد نمود . مرحوم حدّاد علاوه بر تصحیح و امضای شیوهٔ تبلیغی علامهٔ طهرانی طبق دستور صریح ، ایشان را ملزم به دستگیری و تربیت مستعدّین از دلسوختگان و مشتاقان حریم محبوب و کعبه مقصود می‌نماید . ایشان می‌فرمود : اگر نبود دستور ملزم استادم مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - که : آقا سیّد محمّد حسین ! باید از افراد دستگیری نمائی و آنها را به حقیقت و مسیر توحید راهنمائی کنی ! یک ساعت از عمرم را با کسی نمی‌گذرانیدم .

شبها در مسجد قائم به اقامهٔ نماز و تفسیر قرآن و پاسخ به مسائل شرعی می‌پرداخت و پس از مراجعت به منزل ساعتها به مطالعه می‌گذراند . قریب دو ساعت به اذان صبح از خواب برمی‌خاست و به تهجّد و ابتهال و راز و نیاز به درگاه قاضی الحاجات تا طلوع شمس می‌پرداخت . سپس ۳ ساعت به اذان ظهر به پشت بام می‌رفت و در اطاقی که برای تهجّد و ذکر و وردش مهیا نموده بود تا قریب ظهر به اذکار و اوراد مشغول بود و آنگاه از بام بزیر می‌آمد و برای اقامه نماز ظهر رهسپار مسجد می‌شد ، و این روش سالها ادامه داشت .

در دو ماه محرّم و صفر به اقامه عزای سالار شهیدان حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام و مجالس وعظ و خطابه می‌پرداخت . در دعوت و عاظ فاضل و مرضیّ دخالت مستقیم می‌نمود . غالب سنوات در ماه مبارک رمضان خود به منبر می‌رفت و علاوه بین نماز ظهر و عصر حدود بیست دقیقه مسائل شرعی مبتلا بها را بیان می‌نمود ، و شبها با قرائت قرآن و شرح دعای افتتاح و یا ابوحمزهٔ ثمالی قلوب اهل دل را روح و

رضوان بخشیده ، سرمست از باده عشق و نفحات کلام ملکوتی‌اش از خدمتش مرخص می‌شدند .

بسیاری از تلامذه عرفانی و ارادتمندان ایشان در همین مجالس ، مفتون معانی و بیانات عرشی آن وجود مبارک گردیدند و قدم در راه وصول به حقّ و سیر الی الله نهادند ، و دل‌باخته و سرباخته برای صعود به قلّه معرفت و وفود در حریم خلوت انس به پرواز در آمدند .

کلامش حقّ ، نیتش صدق و هدفش توحید صرف و وصول به ذات اقدس حقّ بود . می‌فرمود : من برای شاگردانم به کمتر از مقام و مرتبه سلمان فارسی رضایت نمی‌دهم !

ولایت مطلقه امام علیه‌السلام را عین توحید و هرگونه بینوینیتی بین آن دو را نفی می‌نمودند .

گفتار عرش بنیان حضرت سید الشهداء علیه‌السلام را که فرمود :

« أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّ اللَّهَ مَا خَلَقَ خَلْقَ اللَّهِ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ ، وَاسْتَعْنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ . فَقَالَ رَجُلٌ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ؟ فَقَالَ : مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ .^۱ حاکمی از این اتّحاد و عینیت خارجی است .

و لهذا همچون استاد خود حضرت حدّاد هیچگاه دیده نشد در مجلسی یا منبری عمومی و یا خصوصی صحبت از رؤیت ظاهری حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه و علائم ظهور و کیفیت ظهور و نقل مطالبی از دیگران در این وادی بنمایند و مردم را بسمت

۱ - «لمعات الحسين» تألیف علامه آیه الله سید محمد حسین حسینی طهرانی ، طبع دوّم ، ص ۱۱ بنقل از «ملحقات

إحفاق الحقّ» ج ۱۱ ، ص ۵۹۴

توجه به نشئه ظاهری سوای نشئه معنوی و باطنی آن بزرگوار توجیه کنند . بلکه تمام همّ و غمّ او وصول به حقیقت نفس مبارک امام علیه‌السلام و اشراب از سرچشمه ماء معین ولایت مطلقه معصوم بود .

تذکر این مطلب بسیار ضروری است که : نظام عالم شهادت ، و بعبارت دیگر تدبیر عالم ملک بر اساس نظام علیّت و اسباب و مسببات است ، و هر چه در این عالم حدوث می‌یابد ، می‌باید از نقطه نظر نزول علیّی و معلولی از سلسله عوالم علل و معلولات بگذرد تا در این جهان صورت عینیت پیدا کند ؛ و بدون ترتّب در نظام تکوین تحقیق پدیده و حادثه‌ای در این عالم بحکم استحاله طفره محال می‌باشد . و از آنجا که در سلسله علل و معلولات بحکم اختلاف در اسباب و مسببات و تضارب آنها با همدیگر و غلبه یکی بر دیگری (چنانچه در جای خود مفصلاً مبحث و مضبوط می‌باشد) ممکن است در بعضی از عوالم علیّی همچون عالم مثال و ملکوت سفلی ، صور اعیان خارجی بواسطه تأثیر علتّ موجد آن محقق ، ولی در نشئه غلیبای آن بواسطه وجود علل قاهره صورت مثالی اعیان خارجی بعنوان رادع و مانع از صور اولی وجود داشته باشد (ولی در رتبه مقدّم بر صور اولی) و لهذا شخص با احاطه بر بعضی از مراتب مثال و عالم برزخ به بعضی از آنها اشراف دارد ولی از آن صور اصلی و قاهره بی‌اطلاع می‌ماند؛ در اینجا است که این همه خلف و اختلاف در مشاهدات و اظهار مطالب گوناگون مشاهده می‌شود که علتّ آن جهل و نقصان رائی نسبت به جمیع سلسله علل موجد صور و اعیان خارجی در عالم شهادت است .

فلهذا آنان که از حقائق اشیاء و بطون نظام تکوین چون معصومین و اولیاء عظام اطلاع دارند ، کتمان نموده و اظهار نمی‌کنند ؛ و آنان که اظهار می‌کنند ، متاع قابل عرضه و ارزشی را به بازار نمی‌آورند . و مسأله بداء که در قرآن کریم و روایات از آن سخن رفته حکایت از این معنی دارد .

اتقان و صلابت طریق و ممشای علامه طهرانی که هیچ مجالی را برای تنزل از توحید و ولایت به کثرت و نشئه متنازله آن نمی‌گذارد، حاصل دو تجربه حیاتی علمی و عملی و فوق‌العاده متین در وجود مبارک آن بزرگوار بود.

اول: توغل در علوم حکمی و فلسفی و عرفان نظری و وصول به رمز حیات و مبدأ وجود از طریق برهان، و لحاظ این مسأله بعنوان یک اصل مسلم و خدشه ناپذیر در نظام تربیتی و تکامل نفوس. همچنین تزلزل و مهارت ایشان بر منابع وحی و کلمات غلیبای حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است که به تأیید جنبه اولی و تکمیل آن می‌پردازد. و در این راستا استعداد ذاتی آن بزرگوار در تلقی مبانی رکین و اصول متقنه و تهیاً خارق عادت ایشان، چنانچه بارها مرحوم علامه طباطبائی به ایشان می‌فرمود: «آقا سید محمد حسین! من نمی‌توانم پاسخ به سؤالات شما را سر درس بدهم.» از یک طرف، و فاعلیت تامه استاد الكل فی الكل علامه دهر، حضرت علامه طباطبائی - رضوان الله علیهما - در دروس حکمت و تفسیر و فقه الحدیث و کذلک سایر اساتید بزرگوار آن جناب از طرف دیگر نقش اساسی را در تحقق تجربه اولی ایفاء کردند.

و اما تجربه دوم: عبارت از سلوک عملی با آخرین استاد خود و کاملترین و راقی‌ترین آنان یعنی حضرت حداد - قدس الله نفسه الزکیه - بود.

مرحوم حداد چنان متوغل در توحید بود که ابداً به غیر او تنازل نمی‌نمود. در قلبش جز حقیقت احدیّت و بر زبانش جز یاد و ذکر و ورد او چیز دیگری نبود. حتی اقرب از سلسله علل و اسباب یعنی عوالم ربوبی و عالم ارواح و حجب قریبه و عالم ملائکه مقرب در مجلس ذکر و کلام او راهی نداشتند. و اگر گاهی شخصی سخنی از مراتب علیای عوالم ربوبی و عروج ملائکه مقرب چون جبرائیل امین و غیره به میان می‌آورد، می‌فرمود: ما را با این مطالب چه کار؟ ما در جایی به سر می‌بریم که جبرائیل امین را توان طیران و صعود بدان ذروه علیاء مستحیل است. در تمام مدت حیات خود نه

سخنی از امور غیر عادی و لو بر حقّ اما مشوب به شائبه کثرت (چون احضار ارواح و طی الارض و امثال آن ، و علوم غریبه چون رمل و جفر و تسخیر ارواح و شمس و ستارگان و اجانین) به میان آورد و نه شاگردان خود را تشویق و ترغیب بدانها نمود ، بلکه اشتغال به آنها را مُخَلِّ طریق و موجب اتلاف وقت و عمر و از بین رفتن سرمایه وجودی سالک می دانست .

مرحوم علامه طهرانی در بستری چنین متعالی و سلوکی این چنین راقی و عالی به تجربه دوم دست یافتند و با اجتماع این دو ، پدیده‌ای متولد شد و میوه‌ای به فعلیت رسید که عبارت بود از إتقان و إحکام در همه امور به احسن وجه و اقرب طرق .

در روش تربیتی علامه طهرانی سمت گیری و اتّجاه فقط بر مسأله توحید مستقرّ بود ، و شیوه و مرام بعضی از بزرگان را چون مرحوم آیة الله حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی - اعلی الله مقامه - که با قرائت اوراد و ادعیه و چه بسا بعضی تصرفات موجب شفای مَرَضی و رفع گرفتاریها از حاجتمندان می گردید مستحسن نمی شمردند و می فرمودند : عارف نباید از نزول مشیّت حقّ در همه مراتب ظهور با اختلاف مظاهر به امر دیگری پردازد و خود را در دسترس عوام الناس قرار دهد و به میل و دلخواه مردم که با عقول ضعیفه و ناقصه خود که چه بسا خلاف مشیّت و مصلحت حکیمانۀ حضرت حقّ است و حَدِّ یَقِفِ ندارد حرکت کند ؛ حال خواه تقدیر خداوند بر شفاء مریض یا بر فوت او تعلق بگیرد ، هر دو یکی است .

علامه طهرانی نیز چون استاد گرانمایه اش مسأله توحید را به هیچ بهائی با امر دیگر معاوضه نمود ، و از آنجا که حقیقت ولایت را بحمل شایع ، عین واقعیت توحید می دانست و ظهور آن را به نحو اطلاق در شخص معصوم علیه السلام ملاحظه می نمود ، محوریت تربیت سلوکی شاگردانش را بر معرفت و شناخت حقیقت و واقعیت امام علیه

السلام و تحقق به حقیقت ولایت آنان قرار داد؛ چون عارف عظیم‌الشان، ابن‌فارض مصری که گوید:

عَلَيْكَ بِهَا صِرْفًا وَإِنْ شِئْتَ مَزَجَهَا فَعَدْلُكَ عَنْ ظَلَمِ الْحَبِيبِ هُوَ الظُّلْمُ^۱

«بر تو باد به ادراک حقیقت ذات یکتا و مبدأ وجود، و اگر خواهی آن را با مظهري از مظاهر تعین بیامیزی، پس زنهار که از آب دهان حبیب تنازل نمائی و به غیر متمایل نگردی!»

مرحوم قاضی می‌فرمود: «مقصود از آب دهان حبیب در اینجا ائمه معصومین علیهم السلام هستند!»

مرحوم علامه طهرانی هر سال در فصل تابستان به مشهد مقدس، عتبه بوسی حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام مشرف می‌شدند. در یکی از سنوات که مرحوم علامه طباطبائی و مرحوم شهید آیه الله مرتضی مطهری نیز به شرف تشریف مشرف بودند، آیه الله مطهری به ایشان می‌گویند: ما با علامه طباطبائی قرار گذاشتیم برای زیارت مرحوم حاجی سبزواری به سبزواری برویم، شما هم اگر تمایل دارید تشریف بیاورید. علامه طهرانی عذری آورده از رفتن اظهار عدم تمایل نمودند و آن دو بزرگوار مرحوم حکیم سبزواری را زیارت کردند. مرحوم علامه طهرانی بعدها فرمود:

«کسی که به زیارت علی بن موسی الرضا علیهما السلام می‌آید چطور می‌تواند وقت خود را به زیارت امثال حاجی سبزواری صرف نماید؟ هزاران حاجی و غیر حاجی همه مندک و فانی در ولایت مطلقه آن حضرت و مستفیض از بحار فیوضات بیکران آن ظهور اتمّ سرمدی می‌باشند؛ حیف نیست که انسان توجّه خود را از آن آستان ملائک پاسبان به ریزه‌خوارانی چون حکیم سبزواری و غیره مصروف بدارد!»

۱ - دیوان ابن‌فارض، قافیه «میم»

می‌فرمود: « کسانی که برای زیارت علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام با ماشین می‌آیند نباید در بین راه قصد زیارت بزرگانی امثال بایزید بسطامی و شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ عطار در نیشابور و حکیم سبزواری در سبزواری را بنمایند؛ زیرا زائر علیّ بن موسی الرضا فقط و فقط باید به شخص آن حضرت توجه نماید و از غیر او که همه فانی و مندکّ در ذات او و ولایت اویند چشم بپوشد، و زیارت علیّ بن موسی الرضا موجب زیادی مثوبه به هزاران مقابل برای زائر و مزورهای در بین راه خواهد بود.»

در مکتب علامه طهرانی عرفان بر اساس برهان و یقین و این دو شرط اساسی صحّت طریق و استقامت مسیر سالک بودند. او همیشه سعی داشت صحّت طریق استاد خود حضرت حدّاد را با موازین عقل و شرع به اثبات برساند. از دعاوی تو خالی و مبرّی از علم و برهان صوفیانه سخت در گریز بود.

عرفان علامه طهرانی با وسعتی به پهنای نفوس بشریت، عالم و جاهل، مسلمان و غیر مسلمان، حکیم و فقیه، طیب و کاسب، همه و همه را در خود هضم نموده ملزم به پذیرش می‌ساخت. در مکتب ایشان « هر چه دیدی دم مزن، عیش ما بر هم مزن»، « بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست»، « شرط، تسلیم است نی راه دراز» که به معنی دم فرو بستن و سر در پیش افکندن و بر حکم خلاف صحّه گذاردن؛ و خرده نگرفتن و کار زشت و عمل حرام را توجیه کردن و عمل فرد عادی را همچون فعل رسول الله و ائمّه اطهار تنازل از مرتبه عصمت ذاتی دانستن و موجب اغواء و اضلال خلق حیاری شدن، نبود!

در عرفان علامه طهرانی چنانچه از کتب مدوّنه ایشان پیداست، صحّت و عدم صحّت حال سالک فقط و فقط بر اساس موازین حکمی و عقلی و شرعی مسلم از مصدر وحی سنجیده می‌شود. اتکاء بر منامات و مکاشفات و تخیلات و موهومات جز وقوع در مهالک و شبّاک ابالسه و انحراف از مسیر حقّ نتیجه‌ای برای سالک بیار نمی‌آورد!

همینطور شناخت انسان کامل و ولیّ، جز با اختیار وی که موجب حصول قطع و یقین به عبور از حجب ظلمانیّه نفسیه و نوریّه و مراتب اسماء و صفات کلیّه و فناء ذاتی در ذات احدیّت است حاصل نمی‌شود. و این علم و یقین چه بسا با مکالمات و مباحثات در مراتب اسماء و صفات و حتّی تأمل و تدقیق در کیفیت صدور افعال و اعمال ولیّ، در ظروف و شرائط مختلفه و حصول و نتیجه از مقام اثبات به ثبوت و برهان لمّ می‌باشد.

چنانچه در معرفت و شناخت انبیاء عظام مطلب از این قرار است و آیات قرآن بر این معنی صراحت دارد؛ همچنین درباره ائمه هدی صلوات الله علیهم أجمعین چنین بود. معجزات اولیاء عظام که حاکی از تعلق و ربط ظهور نفس امام در مقام فعل به مبدأ ولایت مطلقه دارد، و یا مباحثات امیرمؤمنان علی بن ابی طالب و صادقین آل محمد، و مجالس حضرت علی بن موسی الرضا در حضور مأمون و جمیع علماء ادیان و حضرت جواد الائمه و سایر حضرات معصومین صلوات الله علیهم أجمعین از این باب است. البته ممکن است در بعضی مواقع نادره، عنایت الهی بدون توسّل به وسائط و اسباب مذکوره موجب قطع و علم به مقام ثبوت گردد.

در اینجا به نکته‌ای فوق العاده مهمّ و قابل ذکر اشاره می‌شود؛ و آن اینکه با توجه به مطالب فوق الذکر و اهمیّت علم و یقین به مرتبه استاد و ولیّ در مقام تربیت و دستگیری، دستورات و اوامر ولیّ کامل و استاد واصل از حجیّت ذاتیه برخوردار و به دلالت طبعیه و عقلیه (نه وضعیه) بر صدق مقال و صحّت رفتار شاهد است. گرچه در بعضی موارد از باب اضطرار و اتمام حجّت نظیر واقعه غدیر و نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت و خلافت و امارت بر مسلمین مقام اثبات و دلالت وضعیه هم مؤید و مسدّد بوده است.

اما در غیر این صورت (عدم وصول سالک به فناء ذاتی) حجیّت کلام او و تنجّز اوامر و نواهی او با توجه به عدم تحقّق مقام ثبوت، قطعاً باید توسط ولیّ کامل در

مقام اثبات بصورت صریح در ملأ عام و یا مکتوب صریح و بدون هیچگونه ابهام و اجمال بیان شود . همچنان که مرحوم علامه طهرانی در کتاب «روح مجرد» صفحه ۴۸۹ نیز این مطلب را تأیید فرموده‌اند: «وصایت ، ظاهری دارد و باطنی ؛ اما وصی ظاهر ، آن کس است که استاد در ملأ عام او را وصی خود قرار می‌دهد و می‌نویسد و امضاء می‌نماید.» در غیر اینصورت هیچ مجوزی برای اطاعت از فردی که فاقد مقام ثبوت و یا اثبات است وجود ندارد ، و مطیع و منقاد یک همچنین فردی در پیشگاه خداوند مسؤول خواهد بود .

پر واضح است که تحقق مقام اثبات چنانچه خود مرحوم علامه طهرانی فرموده‌اند ، به صورت خبر واحد و یا در حال خفاء اصلاً معنی ندارد و با نفس مقام اثبات در تعارض و تضاد می‌باشد . همچنانکه خود مرحوم علامه طهرانی هیچ فردی را وصی ظاهری خود قرار ندادند ؛ یعنی نه در ملأ عام و نه به صورت کتبی هیچ اثری از این موضوع وجود ندارد .

متأسفانه عدم توجه به این اصل مهم و حیاتی ، موجب انصراف از اصول و موازین متقنه ایشان و تبدل حقائق و اصول موضوعه در عرفان اصیل به موهومات ، و خلاصه تنزل از منهاج منیع و ممشای رفیع آن بزرگوار به تخیلات و اوهام گردید . البته ناگفته نماند که عده‌ای از تلامذه آن عارف عظیم‌الشان با تأسی به مرام و حفظ اصول و مواضع روشن و متقن ایشان توانستند سر بلند و پیروز از امتحان برآمده و مشی و مرام آن رجل الهی را در حیات سلوکی خویش متحقق گردانند ، و با تمام فشارها و تضییقات و انواع شدائد از صراط حق و مسیر صدق ایشان دست بر ندارند .

یکی دیگر از جهاتی که مرحوم آیه الله علامه طهرانی سعی بر تحفظ آنها داشتند، رعایت و لحاظ شاخصه‌های فرهنگی اسلام ، و بالأخص مکتب تشیع بود . ایشان معتقد بودند : باید در محاورات و استعمالات کلمات ، از الفاظ مشترکه بین مذاهب و

ادیان - تا چه رسد به ملل و نحل مختلفه - و نیز از الفاظ مختصّه به مبانی تشیع در غیر ما وُضِعَ لَهُ جِداً پرهیز نمود تا اصالت فرهنگی اسلام و نمودار مشخصه مکتب بخوبی بتواند روشنگر و مبین و راهنمای محتوای خود گردد ، و از آسیب محرّقین و بدع ضالّه و مضلّه و دزدان رهن دین و ایمان و اعتقاد در امان باشد . مثلاً می‌فرمودند : « استعمال لفظ (نیایش) برای نماز غلط است . زیرا نیایش یک عمل عبادی است که جمیع ادیان در او مشترکند ، و هر کدام از آنان به نوبه خود در طول شبانه روز یا در ایام هفته مراسمی جهت تقرّب به پروردگار به اسم نیایش انجام می‌دهند ، ولی هیچکدام از آنها نماز نمی‌باشد . زیرا نماز با این خصوصیات ، مختصّ دین اسلام و مُنزَل از نفس شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می‌باشد . بنابراین نباید این عمل عبادی مخصوص را در تسمیه ، همطراز با سایر اعمال عبادیّه شرایع و ادیان قرار داد ، و لفظ نیایش را که مشترک بین همه است در این مورد بکار برد .

همینطور استعمال کلمه مبارکه **بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اختصاص به مبدأ اعلی داشته ، و نمایانگر صفات جمال و عطوفت و رحمت و شفقت و جامعیت ذات اقدس الهی در استجماع جمیع صفات و اسماء کلّیه خود است . نوشتن کلمه «**باسمه تعالی**» گرچه به حسب قرائن حالیه دالّ بر ذات مبارکه حقّ جلّ و علا است ، ولی این رجوع و احاله ضمیر «**باسمه**» با توجه به قرائن است ؛ و الا خود بخود و فی نفسه مشعر به این معنی نخواهد بود . بنابراین ، به چه دلیل و به چه رجحانی یک مسلمان و شیعه باید از استعمال لفظ مختصّ به ذات مبدأ اعلی عدول کند و آنرا بالکلّیه نسیاً منسیاً در بوته اهمال بسپرد ، و نام محبوب را از صفحه محاورات و مکاتیب حذف نماید ، و با کلمات مبهمه و مشترکه ، ایماء و اشاراتی به مقام اقدس ربوبی داشته باشد؟! آیا مرام و دین رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین این چنین بود ؟ و آیا آنها در

نامه‌ها و رسالات خود **باسمه تعالی** می‌نوشتند؟ در کدام نامه از پیامبر اکرم سراغ داریم

که در آن بجای **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ، **باسمه تعالی** نوشته شده است؟!
و آیا عمل اولیاء دین برای ما حجیت و دلیلیت ندارد؟ و ما موظف به تأسی از
سیره آنها نمی‌باشیم؟ و مگر انبیاء سلف نیز در ارسال رسالات خود افتتاح به **بِسْمِ اللَّهِ**
نمی‌نمودند؟ در داستان حضرت سلیمان ، آیه شریفه می‌فرماید: **إِنَّهُرُ مِنْ سُلَيْمَانَ**

وَإِنَّهُرُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ .^۱

بدین مناسبت ، مقتضی است حکایتی را که در ارتحال استاد عالیقدر ایشان در
نجف اشرف ، مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ حسین حلّی - اعلی الله مقامه - بوقوع
پیوسته است متذکر شویم :

مرحوم آیه الله العظمی سند الفقهاء و المجتهدين و عماد العلماء الصالحين :
آقای حاج شیخ حسین حلّی - تغمده الله برحمته - استاد علامه طهرانی در فقه و اصول
در نجف اشرف بودند . و ایشان به مدت هفت سال از آن دریای موج علم و فقاہت و
خرمن پر بهای فهم و درایت بهره‌ها برده و خوشه‌ها چیدند . و به حق میتوان گفت :
مرحوم آیه الله حاج شیخ حسین حلّی سهم بسزائی در بعد اجتهاد و استنباط احکام ، و
تلقی مبانی شرعیّه ایشان داشتند . و همیشه مرحوم آیه الله علامه در طول حیات به
عظمت و احترام از ایشان یاد می‌نمودند ، و او را بطّل میدان فقاہت و تحقیق قلمداد
می‌نمودند . پس از ارتحال مرحوم حلّی ، علامه طهرانی مجلس ترحیمی در مسجد قائم
منعقد نمودند . و بدین مناسبت اعلانی چاپ نموده ، در طهران میان مساجد و شوارع و
همچنین در روزنامه‌ها منتشر نمودند . اعلان به کلمه مبارکه **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

۱ - سورة النمل (۲۷) آیه ۳۰ و ۳۱ .

افتتاح شده بود . چند روز بعد به همین مناسبت مجلس ترحیمی در مسجد بازار طهران منعقد می‌شود ، و مرحوم علامه طهرانی هم شرکت می‌کنند .

در جنب ایشان یکی از علماء معروف طهران درحالیکه قاری مشغول قرائت بود و ایشان مشغول کشیدن قلیان ! رو به ایشان می‌کند و می‌گوید : آقا چرا شما در اعلان مرحوم حاج شیخ حسین حلّی **بسم الله** نوشته‌اید ؟ این خلاف شرع است . ایشان می‌فرمایند : نوشتن **بسم الله** خلاف شرع است ؟! آن شخص در جواب می‌گوید : بله خلاف شرع است ! اسم خدا محترم است و نباید در نامه‌ها و اعلان‌ها نوشته شود . ایشان می‌فرمایند : احترام اسم پروردگار به انتشار و گسترش آنست ، نه به کتمان و اخفاء . خلاصه بحث بالا می‌گیرد و اطرافیان متوجه می‌شوند . از مرحوم علامه اصرار و از آن شخص انکار .

تا اینکه او می‌گوید : انتشار این اسم موجب هتک حرمت آنست ؛ زیرا به دست هر کسی می‌افتد و چه بسا روی زمین بیفتد . مرحوم علامه فرمودند : باید اسم خدا را منتشر کرد ، و هرکسی در قبال آن وظیفه‌ای دارد . اینکه ممکن است این اسم بدست غیر مسلمان بیفتد دلیل بر منع از نشر آن نمی‌شود . مگر پیامبر اکرم نامه‌ها را برای غیر مسلمانان از نصاری و یهود و زرتشتیان نمی‌فرستادند ؟ آن شخص گفت : آنها به نامه‌ها احترام می‌گذارند و موجب هتک نمی‌شود . مرحوم علامه فرمودند : آیا پاره کردن نامه رسول خدا بدست خسرو پرویز و زیر پا قرار دادن آن ، هتک محسوب نمی‌شود ؟ گفت : آن قضیه واحده بوده است . ایشان فرمودند : حرمت مسأله با قضیه واحده و متعدده ربطی ندارد . و آیا دل شما بیشتر برای حرمت اسم خدا و ذکر نام پروردگار می‌سوزد یا رسول خدا ؟

آنگاه او را مخاطب قرار داده و فرمودند : سؤالی از شما دارم ! اگر شما مشغول صحبت باشید و بالای منبر به وعظ و خطابه پردازید و شخصی در پائین منبر مشغول

کشیدن قلیان شود ، آیا به شما بر نمی خورد ؟ گفت : چرا ! آنگاه فرمودند : الان این قاری مشغول تلاوت قرآن است و شما مشغول کشیدن قلیان ! آیا کلام خدا از کلام شما پست تر و نازل تر و بی ارج تر است که اینگونه بی اعتنا به کلام الهی مشغول صحبت با این و آن بوده و به کشیدن قلیان و خُرخر کردن اشتغال دارید ؟! شما دیگر دم از اسلام و حرمت ذکر پروردگار نزنید ! شما دیگر دایه دلسوزتر از مادر نباشید ! لازم نیست شما با این کیفیت برای اسلام دل بسوزانید ! اسلام دلسوز دارد ، و چه و چه ...

در این هنگام یکی از بستگان معمم ایشان جلو می آید و به مرحوم علامه طهرانی می گوید : آقا شما این را بدانید که در این مسأله هیچ کس جز آیه الله آقا سید احمد خوانساری با شما موافق نیست . لذا اینقدر اصرار بر مسأله نفرمائید ؛ فائده ای ندارد .

نظیر ممشای مرحوم علامه بر تحفظ شاخصه های مکتب و جدا نمودن صحیح از سقیم کلامی است از مرحوم آیه الله مطهری - رحمه الله علیه - در یکی از منبرهایشان که فرموده بودند : « این کلام معروف : **إِنَّمَا الْحَيَاةُ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ** را که به حضرت سید الشهداء علیه السلام نسبت میدهند صحیح نیست . زیرا اگر منظور از حیاة ، حیات دنیوی باشد ، که با محمول سازگاری ندارد ؛ و اگر منظور حیات اخروی و حیات طیبه و بالأخره حیات خدا پسندانه باشد ، لازمه اش دارا بودن عقیده ای درست و صحیح و واقعی و در مسیر وصول به کمالات و غایات انسانی است ، نه هر عقیده و مرام و مکتبی ولو مکاتیب الحادی و کمونیستی . و آلا آنها هم دارای مرام و عقیده و اهدافی هستند ، و چه بسا موجه و بظاهر عامه پسند و جاذب . و «عقیده» نکره است و دلالتی بر کیفیت و نوع عقیده و مکتب خاصی ندارد. » - انتهى .

این کلام گفتاری است بسیار متین ، و سخنی است بغایت استوار . زیرا آنچه که در اسلام مُمضی و پسندیده است ، انطباق اعمال و کردار آدمی با موازین شرع و فرامین

الهی و اعتقاد به مبدأ و معاد و بعث رسل و انزال کتب و حشر و نشر و عالم اخروی و سائر مبانی و اصول موضوعه در شرع مبین است . در قرآن کریم همه جا عمل صالح را با ایمان به خدا و رسول قرین نموده است ؛ **إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا .^۱**

و پر واضح است که صرف اعتقاد به مکتبی غیر توحیدی ولو به ظاهر وجیه ممضای شرع نخواهد بود . چنانچه بعضی به اشتباه این جمله معروف خطیب مصری : **إِنَّ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ لَا يَسْتَقِيمُ إِلَّا بِقَتْلِ فَيَا سَيْفُ حُدِينِي!** را به حضرت سید الشهداء علیه السلام نسبت میدهند . گرچه این کلام سخن نا بجائی نیست ، ولی انتساب او به امام علیه السلام مسأله دیگری است .

یکی دیگر از مواردی که گهگاه موجب اختلاف و چه بسا حرفهائی در حول و حوش و اطراف ایشان می شد ، اهتمام ایشان به رؤیت ماه در ترتب آثار شرعی و احکام فقهی بود . با توجه به عدم حجیت شرعی قول منجم و سندیت آن ، مرحوم علامه طهرانی تا وقتی که ماه را رؤیت نمی نمودند ، یا علم به رؤیت حاصل نمی شد ، و یا دلیل شرعی متقن اقامه نمی گردید حکم به دخول ماه رمضان و ترتب آثار و احکام و اعمال مأثوره در ماه مبارک ، و همچنین دخول ماه شوال و افطار آنرا نمی نمودند . و چه بسا سالها که اعمال یومیّه ماه مبارک را دیرتر از سائر مساجد و محافل انجام داده و بدان امر می نمودند ، حتی شبهای قدر را دیرتر از بقیّه محافل برگزار می نمودند . و این امر موجب اعتراض بسیاری از آقایان و ائمه جماعات شده ، این عمل را منافی با وحدت و جمعیت و حفظ حدود و ثغور روحانیت می پنداشتند . ولی این مسائل هیچگاه بر اراده و اهتمام

۱ - سورة الكهف (۱۸) آیه ۳۰ .

ایشان در عمل به مبانی و انجام احکام مستنبطه فقهیه تأثیر نگذارد ، و همچنان به این مرام و مشی خود ادامه می‌دادند . استقامت و پایداری ایشان بر اصول موضوعه ، نه تنها در اواخر اقامت در طهران بود ، بلکه از همان ابتداء مهاجرت به طهران و اقامت نماز جماعت در مسجد قائم این منهج و طریق را نصب العین خود قرار داده بودند ؛ و از این مسیر ابداً و بهیچوجه تخطی نمودند .

در همان اوان سکونت در طهران - در زمان حیات مرحوم آیه الله العظمی بروجردی - رحمه الله علیه - در یکی از سالها ، ماه شوال بر اساس تقویم رؤیت نگردید . مرحوم والد قدس سره طبق مبانی شرع بنا را بر بقاء ماه مبارک رمضان گذاردند و خود نیز به مسجد برای اداء نماز عید نرفتند . در آن موقع شنیده شد که یکی از آقایان معاریف و علمای برجسته طهران در حضور دیگران در آن روز چیزی خورده است ؛ و این امر موجب شد که تمام مساجد طهران در شرائط و موقعیت افطار قرار گیرند . در این باره به مرحوم علامه طهرانی نیز مراجعه شد و از ایشان جهت اعلام دخول ماه شوال استجازه نمودند . ایشان بشدت مسأله را منفی ، و حکم به بقاء ماه رمضان دادند . و هر چه از اطراف برای تعدیل ایشان اقدام شد ابداً قبول نمودند . از آنطرف مرحوم آیه الله العظمی بروجردی - رضوان الله علیه - که هنوز رؤیت ماه شوال بر ایشان ثابت نشده بود و حکم به دخول ماه شوال ننموده بودند نیز تحت فشار اطرافیان قرار گرفته ، و مرتباً از طهران تلگراف حکم به دخول ماه شوال می‌رسید و ایشان قبول نمی‌فرمودند . و این قضیه تا حدود ساعت ۵ بعدازظهر ادامه یافت . در این وقت به آقای بروجردی اطلاع دادند که اگر شما حکم به دخول ماه شوال و افطار ننمائید ، با توجه به عمل آن شخص عالم و اشاعه فعل او در محافل و مساجد ، دیگر آبرویی برای اسلام نمی‌ماند ؛ و مرحوم آیه الله بروجردی مضطراً حکم به دخول ماه شوال نمودند . و چون علامه طهرانی حکم

مجتهد را نافذ و واجب الاتباع می دانستند ، ایشان نیز حکم به افطار و اقامه نماز عید فطر نمودند .

بطور کلی مرحوم علامه طهرانی اساس تاریخ و مواقع خود را تنها بر تاریخ قمری قرار داده بودند ؛ آن هم تاریخی که شروع و انتهایش بر اساس رؤیت باشد . و این مسأله را در طول اقامت در طهران بارها مطرح می نمودند ، و ابدأً برای تقویم اعتباری و اعتنائی قائل نمی شدند .

شخصیت سیاسی ، و طرح ایجاد حکومت اسلامی

یکی از مسائلی که همواره ذهن و فکر علامه طهرانی را بنخود مشغول نموده بود و دائماً در جلسات با علماء و صحبت‌های عمومی و خصوصی آنرا مطرح می نمودند ، مسأله تشکیل حکومت اسلامی بود . ایشان از همان اوان اقامت در نجف این مطلب را در سطح جامعه علمی نجف مطرح نمودند . و در بحث نماز جمعه مرحوم آیه الله شاهرودی بشدت و حدت هر چه بیشتر از تشکیل این فریضة الهی سخن به میان آوردند ، و وجوب انعقاد صلوة جمعه را در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در چهار چوب حکومت اسلامی مطرح نمودند . و رساله ای مبین و مستدل در این زمینه به قلم تحریر در آوردند و به تقریظ مرحوم آیه الله العظمی حاج آغا بزرگ طهرانی - رحمة الله علیه - مزین نمودند ، که فعلاً در کتابخانه ایشان موجود می باشد .

ایشان می فرمودند: «من از هنگام مراجعت به ایران تمام اهتمام و سعی و کوشش خود را جهت تربیت نفوس مستعدّه و هدایت افراد به سمت بینش و نگرش و تنقیح مبانی حکومت اسلامی بکار بردم.» در خطابه‌ها و مواعظ و جلسات شبهای سه‌شنبه در مسجد قائم ، و کذلک جلسات سیار جمعه تمام بحث و سخن بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و زدودن جرثومه‌های کفر و نفاق از مملکت اسلام و تشیع بود . سازمان

امنیت کشور به شدت این جلسات و سخنرانیها را تحت نظر داشت . و غازی که برای ایام سوگواری انتخاب می شدند ، کاملاً حساب شده و مبرز بودند . در مناسبتهای مختلف ، خود ایشان اداره مجلس را بعهدہ می گرفتند . در اعلانات و کارتهای تبریک بمناسبتهای مختلف تماماً سخن از این مقوله به میان می آمد .

در عید نیمه شعبان یکی از سنوآت بمناسبت میلاد حضرت بقیة اللہ الاعظم ارواحنا فداہ کارت تبریک و اعلان عمومی را با جملات و عبارات متبرکة دعای افتتاح مزین نمودند : **اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ . . .**

در آن روزها مهندس مهدی بازرگان در جلسه‌ای اظهار داشت . « در دورانی که تمام صداها به خاموشی گرائیده و تمام حرکات رو به سکون و توقف نهاده بود ، فقط و فقط یک صدا برخاست و آن صدا از مسجد قائم بود.»

حضرت آیه الله حاج شیخ صدر الدین حائری شیرازی - دامت برکاته - می فرمودند: «در زمان شکل گیری انقلاب اسلامی ایران (سنه ۱۳۴۲) به جهت کثرت گروههای منحرفه و ترس از رخنه اجانب در صفوف ملت مسلمان ایران حضرت آیه الله خمینی - رحمه الله علیه - حاج سید محمد حسین (علامه طهرانی) را مسؤول حفظ و حراست از این حرکت نمودند . بطوریکه تمام افرادی که می بایست وارد این نهضت و قیام مقدس شوند (چه عالم و چه عامی) می بایست از طریق ایشان وارد شوند و مورد سنجش شخصیت ایشان قرار گرفته و از این صافی عبور نمایند ، تا انقلاب اسلامی دچار حوادث غیر مترقبه و مصائب و آفات قُطَاع طریق نگردد.» و می فرمودند: «**علامه طهرانی حکم حجر اساسی این انقلاب را دارد و متأسفانه اینها مطالبی است که کسی از آن اطلاع ندارد.**»

مرحوم علامه طهرانی انقلاب اسلامی ایران را یک موهبت الهی برای ملت شیعه اثنی عشری ایران می دانستند ، و می فرمودند: «مردم باید قدر این هدیه الهی را بدانند و خوب از آن پذیرائی کنند . نکات مثبت را تأیید ، و در صدد رفع نکات منفی و اصلاح آن برآیند.» خود ایشان در بسیاری از راهپیمائیها شرکت می نمودند . در تمامی رأی گیریها ، چه زمانی که در طهران بودند و چه بعد از تشرّف به آستان مقدّس رضوی شرکت داشتند . در فراندوم تشکیل جمهوری اسلامی ایران شخصاً از طلّیعه صبح تا اواخر شب در مسجد قائم حضور داشته و بر مسائل رأی گیری نظارت داشتند . هنگامیکه رأی خود را به صندوق می انداختند ، فرمودند: «نظام شاهنشاهی برای ابد در خاک دفن شد!»

جای بسی دقّت و تأمل است : هنگامی که محمّد رضا شاه پهلوی از ایران به مصر فرار نمود ، مسائل جاری در کشور و التهابات حاکم بر نظام سیاسی و نگرانیهای ناشی از دسائس دول کفر ، اکثریت مردم ایران و قاطبه دست اندرکاران جریانات انقلاب را پریشان ساخته بود . احتمال جدی کودتا و قتل عامّ مردم بی دفاع و از بین بردن کیان اسلام ، و بطور کلی اتّحاد جمیع دول إلحادی و ستم پیشه علیه ملتّ مظلوم ایران ، اذهان لواداران نهضت اسلامی ایران و انقلاب را بکلی پریشان و درهم ریخته بود . روزی یکی از رفقای ایشان با حالتی پریشان و مضطرب با ایشان ملاقات می کند ، و از تحقّق قریب الوقوع کودتای امریکائی و قتل عامّ مردم و بازگشت شاه منفور اظهار ناراحتی و بی تابی می نماید . ایشان با لحنی قاطع و پاسخی کوبنده می فرمایند: «آقا این را بدانید که دیگر شاه به ایران برنخواهد گشت ، و هیچ مسأله ای اتّفاق نخواهد افتاد!»

می فرمودند: «ما باید پاس خونهای مظلوم شهیدایمان را داشته باشیم ، و با چنگ و دندان آنرا حفظ نموده و در حراست و قوام آن کوتاهی نوزیم.»

رعایت قوانین حکومتی را واجب و لازم ، و مخالفت با آن را شرعاً حرام می دانستند . رعایت مقرّرات راهنمایی را چون از ناحیه ولایّی مقام فقاهت سرچشمه و

نشأت گرفته است واجب می دانستند . می فرمودند: « در پرداخت وجوه آب و برق و غیره تأخیر نیندازید و صندوق مملکت اسلام را همیشه پر و غنی نگهدارید.» ایشان از بدو تشکیل نماز جمعه تا زمانی که در طهران بودند در آن شرکت می نمودند . و هنگام تشرّف به أرض اقدس نیز تا هنگامی که اطباء ایشان را از رفتن به آن منع ننموده بودند ، شرکت می کردند . گاهی به ایشان می گفتند : آقا در نماز جمعه شما را واری می کنند و این هتک احترام است ! می فرمودند: « شرکت در نماز جمعه واجب است ، و این امور موجب رفع ید از وجوب نخواهد بود . وانگهی اگر قصد انسان قربت ، و وجهه انسان رو بسوی مرضای الهی باشد ، دیگر این امور چه اشکالی بوجود می آورد!»

روزی ایشان فرمودند: « دوران سلطنت پهلوی در واقع دوران کفر ، و حکومت آن فی الواقع حکومت کفر بود . انقلاب اسلامی حکومت توحید و عدل و ولایت و اسلام و تشیع است ، حکومتی که پرچم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را بر می افرازد و بت های تراشیده کفر و الحاد شرق و غرب را از میان برمی دارد ؛ وجهه مردم را از توجه به شرق و غرب ملحد و کافر بطرف رضوان الهی و مراتب عالیّه توحیدی برمی گرداند . بنابراین چه زیننده و مناسب بود هنگامی که حکومت پهلوی ساقط شد و طلیعه حکومت اسلام ظاهر گشت و رادیو بدست ملت مسلمان ایران افتاد ، بجای سرود و آهنگ و غیره ، کلمات توحیدی رسول خدا را در هنگامی که مکه را فتح نمودند و امیرالمؤمنین علیه السلام بتها را از بالای بام کعبه به زیر می انداخت از رادیوی جمهوری اسلامی ایران قرائت کنند :

« **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ . لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ ، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ . لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ . لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ . صَدَقَ عَبْدُهُ ، وَأُجِرَ وَعَدَّهُ ، وَ**

نَصَرَ عَبْدَهُ، وَاعَزَّ جُنْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحَدَّهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ،
يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحْيِي، وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۱

آری! اینچنین بود نظر و اعتقاد ایشان نسبت به حکومت اسلام و انقلاب اسلامی

ایران.

علّامه طهرانی بمدّت بیست و دو سال در طهران به ارشاد و افاضه و تربیت
مستعدّین و دلسوختگان و بسیاری از طلبّ و محصلین علوم دینی بر اساس منهاج و
ممشای مکتب امام صادق علیه السلام و متّخذ از حقائق و مبانی عرش بنیان علوم اهل
بیت عصمت و طهارت پرداختند. تا اینکه پس از انقلاب اسلامی ایران خداوند متعال
توفیق عتبه بوسی آستان ملکوتی حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیهما
السلام را عنایت فرمود و بقصد توطن دائمی و اقامت مستمرّ به دیار محبوب هجرت
نمودند.

۱ - «بحار الانوار» ج ۸۶، ص ۴۳؛ این روایت را در تعقیبات نماز آورده، و در ص ۲۲ از مفضل بن

عمر روایت می کند که: قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَأَيِّ عِلَّةٍ يُكَبَّرُ الْمُصَلِّي بَعْدَ التَّسْلِيمِ
ثَلَاثَةً يَرْفَعُ بِهَا يَدَيْهِ؟ فَقَالَ: لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا فَتَحَ مَكَّةَ صَلَّى بِأَصْحَابِهِ الظُّهْرَ
عِنْدَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ، فَلَمَّا سَلَّمَ رَفَعَ يَدَيْهِ وَكَبَّرَ ثَلَاثًا وَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ،
أُنْجَزَ وَعَدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَاعَزَّ جُنْدَهُ، وَغَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحَدَّهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ
يُمِيتُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ...

هجرت به مشهد و شروع به تألیفات

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، علامه طهرانی تمامی سعی و توان خود را در تثبیت و تقویت و گسترش هر چه بهتر و بیشتر مبانی آن به کار برد . و بارها می فرمود: « ما دیدیم این مردم خون دادند و از جان و مال و تمام حیثیات خود برای اسلام گذشتند ؛ آخر ما نباید قدمی برای اینها برداریم و این ملت از جان گذشته را با فرهنگ اصیل اسلام آشنا کنیم؟! و آیا ما نباید به وظیفه خطیر و حیاتی احیاء سنن اسلامی و فرهنگ واقعی و حقیقی اسلام ، که طی سالیان سال توسط حکومت مستبدّه و جائره پهلوی بدست فراموشی سپرده شده بود ، عمل کنیم؟! » روزی خطاب به یکی از ارحام خود فرموده بودند : « پس از انقلاب ما دیدیم مردم از مبانی اسلام اطلاع چندانی ندارند . فلذا بر حسب وظیفه شرعی خود را مکلف دیدم که در آستان حضرت علی ابن موسی الرضا علیهما السلام به این امر فوق العاده مهم قیام نمایم و دینم را به ملت اسلام ادا نمایم . » لذا با هجرت به مشهد و عتبه بوسی آستان عرش بنیان قدس رضوی صلوات الله و سلامه علیه شروع به تألیف دوره علوم و معارف اسلام نمودند . و فقط خدا می داند چه اهتمام و سعی بلیغی در این راه مصروف داشتند . و بدور از طمع در خطام دنیوی و چشم داشت از هر دنیّه و خستی آثار حیات بخش خود را منتشر نمودند ؛ درحالیکه به انواع ابتلائات و امراض : انسداد مجرای صفراء و عمل جراحی ، پارگی پرده شبکیه چشم ، عمل آب مروارید ، دیسک شدید کمر ، فشار خون ، رماتیسم مفصلی ، سکنه قلبی و غیره دچار بودند .

روزی یکی از اطباء به ایشان گفت : قدری از کار خود کم کنید و به استراحت و تفریح پردازید . ایشان فرمودند: « من حاضرَم تمام اعضاء و جوارحم را از دست بدهم ولی یک خطّ از این نوشتجات کم نگردهم . »

روزی می فرمودند: « من به اندازه چهار برابر عمرم از بدنم کار کشیدم . »

و در عین حال ، تمامی این امور از اشتغالات به تألیف و تنظیم امور گرفته تا تربیت سالکان راه خدا و راهیان سبل سلام و حلّ مشاكل ارادتمندان و دوستان راه خدا ، هیچ یک باعث تخطی از آن نظم دقیق در تنسیق امور بر وجه اتمّ ، و تربیت اطفال و نوادگان نگشت . و با وجود استغراق جمیع اوقات به امور عامّه ، روزی حدّاقل دو ساعت به اوراد و اذکار و ختوم معهوده می پرداختند ؛ و این سوای تهجد و بیداری ایشان از نیمه‌های شب تا طلوع آفتاب بود .

ایشان معتقد بودند باید مثبتات حکومت اسلامی را تأیید و تقویت نمود و نامالایمات آنرا ترمیم و اصلاح کرد . شرکت در نماز جمعه را قویاً توصیه می نمودند و اطاعت از حاکم مسلمین را در صورت عدم تعارض با اصل مسلم و معلوم‌البنیان واجب می شمردند و در غیر این صورت رعایت احتیاط و عدم معارضه با حاکم را طریق صواب می دانستند .

دوران اقامت ایشان در مشهد مقدّس با تألیف کتب قیمه سپری گشت . کتابهای ایشان عبارت است از :

۱- «امام شناسی» در این کتاب از حقیقت ولایت ائمه معصومین علیهم السّلام و کیفیت شناخت آنان و لزوم زعامت فرد اعلم امت بر جامعه بشریت و ربط عالم تکوین با نظام تشریح و تربیت نفوس بواسطه نفس ملکوتی امام علیه السّلام و جاودانگی کلام معصوم علیه السّلام تا روز قیامت بواسطه اتصال نفس معصوم به مبدأ وحی و تشریح بحث شده است ؛ و اینکه با ارتحال امام علیه السّلام کلام او نمی میرد و به حیات ابدی خود ادامه می دهد ، زیرا کلام امام منبعث از بدن و جسم او نیست بلکه منشأ از نفس پاینده اوست که معارف و حقائق عالم تکوین و تربیت بدون هیچگونه دخل و تصرفی از ناحیه نفس بشری که همواره مخلوط و ممزوج با صحیحها و سقیمها و اشتباهات و خطاها و جهلها می باشد از دریچه نفس معصوم علیه السّلام بر زبانش جاری می گردد ؛

و لذا ذهول و اضمحلال در آن راهی ندارد ، و کلام امام علیه‌السلام چه حی و چه میت از حجّیت ذاتیه برخوردار می‌باشد . و هیچکس نمی‌تواند مدعی این مرحله و مرتبه از حجّیت گردد ، و هر مجتهدی با رفتنش فتوی و حکم او هم می‌رود و با بقیّه افراد یکسان می‌باشد ؛ و بسیاری مطالب دیگر بحث شده است . این تألیف در هجده جلد به پایان رسیده است .

۲ - «معاد شناسی» در کیفیت انتقال انسان از عالم ماده به معنی و احوال و تطوّرات برزخی و حشر و نشر و تطایر کتب و کیفیت معاد و پاسخ به شبهات مطروحه .

۳ - «نور ملکوت قرآن» ابحاثی پیرامون حقائق نورانی و راقیه قرآن مجید و کیفیت اهتداء به قرآن در جمیع معضلات و مشکلات اخلاقی و سلوک بشری .

۴ - «ولایت فقیه در حکومت اسلام» در این کتاب بطور نسبتاً مشروح کیفیت حکومت اسلامی بعنوان برترین نوع حکومت جهان و لزوم زعامت فرد اعلم از امت بحث می‌شود .

۵ - «توحید علمی و عینی» در اثبات نظریه تشخیص وجود و ردّ مسأله تشکیک . در این کتاب مبانی فلسفی و عرفانی عارف نامدار مرحوم حاج سیّد احمد کربلایی در قبال انظار فلسفی حکیم متأله ، مرحوم حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی - رضوان الله علیهما - مورد تأیید و تقویت قرار می‌گیرد .

۶ - «رساله نوین» در این کتاب بر لزوم بناء اسلام بر ماههای قمری تأکید می‌شود . علامه طهرانی تبدل تاریخ قمری را به شمسی و از آن به شاهنشاهی دستاورد استعمار و سررشته این حرکت را در خارج از مرزهای کشور جستجو می‌کنند .

البته پوشیده نماند ، از آنجا که شروع و دخول در ماه قمری بواسطه رؤیت هلال تحقّق می‌یابد و هیچ ضابطه‌ای معین و محدّد این مسأله نخواهد بود ، چنانچه بر مبنای شرع رؤیت هلال بعنوان شرط اساسی حکم به دخول ماه شده است و این خود موجب

عدم جزم و تطرّق شکّ و احتمالات در تقویم خواهد بود ، و از طرفی نفس شرطیّت رؤیت با توجّه به کرویت زمین موجب تعدّد مبدأ دخول شهر جدید می‌باشد ، بدیهی است در بسیاری از مسائل و اموری که به تاریخ قطعی و جزمی بستگی پیدا می‌کند رجوع به تاریخ قمری مستحیل می‌باشد و باید یک تاریخ بتّی و لایتغیّر برای این امور در نظر گرفت .

مرحوم علامه طهرانی از آنجائی که مبدأ شروع روز و شب را از شب قبل دانسته ، جهت تنظیم اوقات از ساعت غروب کوک استفاده می‌کردند و محسناتی را برای این ساعت بر ساعت ظهر کوک بر می‌شمردند . در اینجا نیز باید متذکّر شد قطعاً مسأله فوق‌الذکر در تاریخ قمری و لزوم تاریخ مشخصّ برای بعضی از امور اداری و غیره در اینجا به طریق اولی وجود دارد .

در رابطه با تغییر اصطلاحات عربی به واژه‌های فارسی حسّاسیّتی بی‌نظیر از خود نشان می‌دادند ، و این حرکت را محو اسلام و قطع پیوند امت اسلامی با متون دینی در راز مدّت می‌دانستند ؛ چنانچه در ترکیه انجام پذیرفت . و این مسأله را فاجعه‌ای برای ملت مسلمان ایران قلمداد می‌نمودند ، و همچون تبدّل تاریخ ، دست اجانب را در این قضیه دخیل می‌دانستند . همچنین در مسأله محدودیت نسل با صراحت ، عوامل خارجی را محرک اصلی و مسبّب این حرکت خلاف و مذموم و خانمان برانداز جامعه مسلمان می‌دانستند و با شدّت و حدّت هر چه تمام‌تر با آن برخورد می‌نمودند ؛ و در کتابی که بنام « رساله نکاحیه : کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین » تألیف نمودند تا حدودی از رمز و راز این حرکت شوم پرده برمی‌دارند .

از دیگر تألیفات ایشان یادنامه‌ای درباره استاد علامه طباطبائی بنام «مهر تابان» و همینطور تألیفی درباره حضرت حدّاد بنام «روح مجرّد» است . درباره علّت تألیف «روح

مجرد» می فرمود: «ما دیدیم آخر تا کی باید این حقیقت مکتوم بماند و کسی از آن مطلع نباشد؛ سعی کردیم با این تألیف شمه‌ای از مطالب قابل بیان از ایشان را نقل کنیم.»

یکی دیگر از تألیفات پیرامون بعضی از خُطَب و روایات وارده از حضرت سید الشهداء علیه‌السلام بنام «**لَمَعَاتِ الْحَسَنِ**» است با ترجمه ایشان. کتابی هم درباره سیر و سلوک بنام «**رساله لبُّ اللُّبَابِ**» دارند؛ و بسیاری تألیفات دیگر، از جمله «**رسالة سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم**» و «**رسالة بديعة في تفسير آية الرجال قواؤمون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم**» و «**رسالة حول مسألة رؤية الهلال**» و «**وظيفة فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام**» و «**نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش**» و آخر آنها کتاب شریف «**الله شناسی**» است که قرار بود حدود ۱۰ جلد بالغ شود ولی پس از اتمام جلد سوم تقدیر و مشیت الهی دیگر فرصت ادامه تألیف را به ایشان نداد.

آنچه در مؤلفات ایشان ملموس خواننده می‌شود، وجود روح حیات در این قلم و ارتباط معانی و مطالب آن با ضمیر و حقیقت نهفته در نفس آدمی است. خواننده خود را مانوس و وجود خود را حاضر در قضایا می‌بیند، گویا وحدتی را بین دو وجود ذهنی و مایزاء خارجی آن مشاهده می‌کند؛ کأنّ اینک علامه طهرانی است که این معارف را از زبان او و قلب او بازگو می‌کند، فلذا هیچگاه برای خواننده مملّ نمی‌باشد، و تکرار آن موجب انبساط و نشاط مضاعف روح و نفس می‌گردد.

چنانچه مرحوم حدّاد می‌فرمود: مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - فرمود که من هشت بار کتاب «مثنوی» را از اوّل تا به آخر مطالعه کردم و هر بار مطلب جدیدی عائدم گشت و افق جدیدی از معارف برویم گشوده شد. و ما همین مطلب را از اشعار

حافظ و بعضی کتب دیگر و در مرتبهٔ اعلیٰ از کلمات حضرات معصومین صلوات الله علیهم أجمعین و در آخرین مرتبه و بالاترین درجه از کلام الله مجید استفاده می‌نمائیم .
علامهٔ طهرانی در تمامی دوران اقامت در مشهد مقدّس لحظه‌ای نیاسود و تمام اوقات او به تألیف کتب و بیانات حکیمانه و ارشادات عارفانه گذشت . در طول سال در روزهای اعیاد و وفیات معصومین علیهم السّلام مجالس وعظ و ارشاد اقامه می‌فرمود و بسیاری از اوقات از مواظب عرشی خویش قلوب مستمعان را اشراب می‌نمود .

همیشه خود را مدیون به اسلام و پیامبر و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم أجمعین می‌دید . در حمیت و عرقِ اِحیاء مکتب اهل بیت علیهم السّلام و حفظ حدود و حریم ارزشهای اسلام عَدیم النَّظیر بود . در برابر امام علیه‌السّلام و ساحت مقدّسه حضرات معصومین خود را ناچیز و بی‌ارزش قلمداد می‌نمود . می‌فرمود : نباید حریم ائمهٔ علیهم السّلام با سلیقه‌های فردی و خدای نکرده هواهای نفسانی شکسته شود . سالگردهائی را که برای اموات می‌گیرند مختصّ به امام علیه‌السّلام می‌دانست و انجام مراسم اربعین را از اختصاصات حضرت سیّد الشهداء علیه‌السّلام به حساب می‌آورد ، و برای فرد دیگری جائز نمی‌شمرد . در زمینهٔ تبلیغات در جامعهٔ مسلمین می‌فرمود : باید بجای شعارها و کلمات بزرگان از کلمات عرش بنیان ائمهٔ معصومین علیهم السّلام استفاده کرد ، زیرا ما هرچه داریم از آنها داریم و نباید کلمات ما خدای نکرده موجب سست گشتن و کم‌رنگ شدن و از دست رفتن ارزش و قیمت کلمات معصومین علیهم السّلام گردند .

حسن سلوک و جاذبهٔ عجیب اخلاقی و اجتماعی ایشان همراه با احاطه و اشراف بر زوایای نفوس افراد و وصول به کُنهٔ موقعیت اشخاص موجب گشت بسیاری از افراد مختلف از صنوف متفاوت تحت تأثیر خلق کریم و آثار وجودی او قرار گیرند . با هر

کس بمقدار سعه و ظرفیت و به مقتضای حال کما هو هو سخن می‌گفت . گوئی بر تمام شراشر وجود او اشراف و استیلاء دارد و نفس او در چنبره قدرت ولائی اوست .

در تمام سخنانش خدمت به خلق و مدارا با مردم و ایثار و گذشت و اعراض از دنیا و دام‌های شیطان و ایجاد محبت و صفاء بین دوستان و رفقاء و اخلاء روحانی و گرمی و صمیمیت در خانواده وجود داشت . بارها می‌فرمود : آن خانواده یهودی که در بین خود با محبت و انس و اُلفت زندگی می‌کنند به خداوند نزدیکترند از یک خانواده شیعه امیرالمؤمنین علیه‌السلام که در حال نقار و کدورت بسر می‌برند ؛ و آن پرستار مسیحی که در بیمارستان برای خاطر خدا خدمت به مرضا را به نحو احسن با روی خوش انجام می‌دهد ، حقاً و واقعاً شیعه امیرالمؤمنین علیه‌السلام است ، و آن پرستار شیعه که با مرضا به خشونت و درشتی برخورد می‌نماید و قلب آنها را می‌شکند از مذهب و آئین امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدور است .

سوءظنّ به برادر ایمانی و کدورت بین افراد را هادم طریق الهی و مسقط از رقاء و قرب می‌دانست و در اهتمام به رفع کدورات و ایجاد اُلفت و وداد در بین افراد فامیل و سایر دوستان و آشنایان زبانزد خاصّ و عام بود . سلوک الهی و حرکت در مسیر اِلی الله را فراتر از اندیشه‌های کوتاه‌بینانه و حصرگرایانه عده‌ای تافته جدا بافته از خلق خدا که حصاری بین خود و دیگران بوجود آورده و حریم عالم قدس را ملک شخصی خود پنداشته و مبدأ وجود را همچون اِماء و عبید در خدمت خود در می‌آورند می‌دانست .

می‌فرمود : بسیاری از این متلبّسین بزیّ درویشی دارای قلبی صاف و راهی روشن و مدرکاتی صحیح می‌باشند ولی راه ما با آنان فرق می‌کند ؛ و با علماء و فقهای که از روی جهل و عدم علم به واقع متعرض آنان می‌گشتند و چه بسا آنها را بقتل می‌رساندند و یا با فتاوی کذائی حکم به تکفیر آنان می‌دادند سخت در تعارض بود . می‌فرمود: «هر کس قدمی در مسیر رضای الهی بردارد در آن لحظه سالک است و هر سالکی که با اعمال

خلاف خود موجب سخط رحمان و خشنودی شیطان گردد دشمن خدا و راه خدا محسوب می‌شود.»

علامه طهرانی پس از گذشت پنج سال هجرت به مشهد مقدس که به دستور استاد خود حضرت حداد صورت پذیرفت ، مراد و کعبه مقصود خود استاد بی‌بدیل حضرت حداد را از دست داد . مدت استفاده ایشان از مرحوم حداد - رضوان الله علیه - درست ۲۸ سال بود که بعینه مانند مدت زمان استفاده حضرت حداد از استادش مرحوم سید علی قاضی طباطبائی می‌باشد .

غربت و عدم شناخت شخصیت ایشان

عظمت روح و تعالی نفس قدسی آن بزرگوار بحدی است که هیچیک از شاگردان و تلامذه ایشان با آن سوابق و کیفیات مختص به خود ، و مسائلی که قابل بیان نیست ، نتوانست ذره‌ای به آن آستان راه پیدا نماید . و همه دست تحسّر به دندان و سر به جیب تحیر فرو می‌بردند ؛ و با زبان حال :

عنقا شکار کس نشود دام بازچین کآنجا همیشه باد بدست است دام را

اعتراف به عجز از ارتقاء به قلّه قاف و آشیانه عنقای روح ملکوتی اش می‌نمودند .

روزی مرحوم حداد به یکی از فرزندان ایشان فرمود: «فلانی ! این مطلب را به تو بگویم که مانند پدرت در روی زمین کسی وجود ندارد!»

و می‌فرمود: «سید محمد حسین، سید الطائفین (علماء ظاهر و علماء باطن) است.»

ایشان مدت شانزده سال آخر عمر را در عتبه مقدسه رضوی سلام الله علیه بسر آوردند ، و خدا می‌داند و بس ، که از آن آستان ملائک پاسبان چه فیوضات و عنایاتی بر او جاری و ساری گردید .

علامه طهرانی به این دنیا آمد و چند صباحی زیست و به ملکوت اعلی صعود نمود درحالیکه کسی او را نشناخت ؛ حتی نزدیکانش نیز او را نشناختند .

تا اینکه بالاخره پس از گذشت بیش از ۷۰ سال از عمر پر برکت خویش در روز نهم صفر سنه ۱۴۱۶ هجری قمری بر اثر ناراحتی قلبی لباس کهنه تن را خلع و به خلعت تجرّد و غفران مخّلّع گردید ، و در جوار مرقد مولایش علی بن موسی الرضا علیهما السلام بخاک سپرده شد .

آری علامه طهرانی رفت و همه ارزشها و ملکات رحمانی و خصائص ملکوتی اش را با خود برد و چیزی باقی نگذاشت ، و همانطور که راجع به استادش حضرت حدّاد فرمود : حدّاد رفت و ما باید شمع بدست بگیریم و دنبال او بگردیم . اینک با فراق این رادمرد الهی و مجسمه صدق و بهاء و عظمت و خورشید درخشان هدایت در تاریکی شب و ظلمت جهل از خداوند مسألت می نمائیم ما را از لطف و عنایت خویش محروم نسازد و فرامین و برنامه های سلوکی آن رجل الهی را فراسوی حرکت ما بسوی عالم قدس قرار دهد و ما را موفّق به اقتداء و اهتداء به آن منبع نور و سرچشمه آب حیات بگرداند .

علامه طهرانی طبق وصیّتی که فرمود ایشان را در صحن مبارک حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام پائین پای حضرت در ضلع جنوب غربی و مدخل ورود زوآر دفن نمودند ؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة .

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

و ز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اوّل وصف تو مانده ایم

ولی روزی می رسد که برقع از چهره تابناک این رادمرد میدان توحید و عرصه عرفان حق برافکنده خواهد شد ؛ و ثمرات حیات این رجل الهی در جلوه های درخشنده تألیفات بطور عموم ، و تربیت شاگردان فرزانه خود بطور خصوص آشکار خواهد گشت

. در آن هنگام دنیای اسلام شاهد وصل را در آغوش خواهد کشید و کفر و نفاق را از عرصه زمین محو خواهد نمود . و همه با یک صدا و یک وجهه بسوی مظهر اتم حق و مرآت جمال مطلق به حرکت در خواهند آمد ؛ إن شاء الله .

سخن سر بسته گفתי با حریفان خدا را زین معمّا پرده بردار

اللَّهُمَّ أَعْلِ دَرَجَةَ أَسْتَاذِنَا وَ وَلِيَّنَا وَ مُرَبِّينَا وَ الْهَادِي إِلَى الْحَقِّ صِرَاطُنَا :
الْمَرْحُومِ الْمَبْرُورِ الْحَاجِّ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ حُسَيْنِ الْحُسَيْنِيِّ الطُّهْرَانِيِّ ، وَاجْعَلْنَا مِنْ
سَالِكِي سَبِيلِهِ وَ الثَّابِتِينَ عَلَيَّ مِنْهُجِهِ فِي صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ ، وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُوَفِّقِينَ
لِلْأَدَاءِ شُكْرِهِ وَ مِنَ الْمُؤَدِّينَ لِحَقُوقِهِ ، وَاحْشُرْهُ فِي زُمْرَةِ مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ الْأَطْيَبِينَ
الْأَكْرَمِينَ . اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عَلِيَّيْنَ ، وَاخْلُفْ عَلَيَّ عَقْبِهِ فِي الْغَابِرِينَ ،
وَ ارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

وَءَاخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ